

غوجوان

۶



روشن

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

● ماهنامه آموزشی-تربیتی و اطلاع‌رسانی برای دانش‌آموزان دوره اول متوسطه
● دوره سی و هشتم ● اسفند ۱۳۹۸ ● شماره پیدرپی ۳۰۳ ● صفحه ۴۸ ● ۲۳۰۰۰ ریال

بوی بهار
ایستگاه
شهرهای هوشمند
بادگیر غول آسا

«وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ»

ولشکریان پروردگارت را کسی جز او
نمی‌شناسد.
قرآن کریم - سوره مدثر - آیه ۳۱



ما با چشم‌هایمان چیزهایی را می‌بینیم و چیزهای زیاد دیگری را هم نمی‌بینیم. دنیا پر از دیدنی است و گاهی یک عکاس خوش ذوق، که کمی هم علاقه‌مند علم باشد، می‌تواند از دریچه دوربینش، قابی را نشان ما بدهد که از تماشای آن حیرت‌زده شویم. تصویری که می‌بینید، شاید می‌توانست تصویر یک پلنگ یا شیر در حال شکار باشد. اما «پی‌یر آنکت» (Pierre Anquet) خودش شکارچی شده و با روش‌های عکاسی از سوژه‌های کوچک، رفته به سراغ یک زنبور سرخ؛ و از آن عکس گرفته است. نیش زنبور، همین خرطوم درازی است که می‌بینید. سر نیش، آن جسم گره‌ای شکل، قطره‌ای از زهر زنبور است.

زهرا ابراهیم‌پور

نشانی دفتر مجله: تهران / صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ • تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۴۹۰۹۷ • پیامک: ۰۲۱-۸۹۹۵۹۶-۳۰۰۰
وبگاه: www.roshdmag.ir • وبگاه رشدنوجوان: roshdmag.ir • تماس بگیرید و پس
پیام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir • شماره‌گان: ۲۴۲۰۰۰ • چاپ و توزیع: شرکت افست

ارتباط با ما: اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۸۲ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید. کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۴۱۴

دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، به جز رشد نوجوان، مجلات دانش‌آموزی زیر را نیز منتشر می‌کند:
رشد کودک، ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان پایه اول دبستان، رشد نوآموز، رشد برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان، رشد دانش‌آموز، رشد برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان، رشد جوان، رشد برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره دوم دبیرستان) / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره اول دبیرستان).

- مدیر مسئول: مسعود فیاضی
- سردبیر: علی اصغر جعفریان
- مدیر داخلی: زهره کریمی
- ویراستار: سارا قدیمی
- مدیر هنری: کوروش پارسائزاد
- طراح گرافیک: میترا چرخیان
- دبیر عکس: پرویز فراگوزلی



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

نوجوان

رشد

۶

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

دوره ۸۰ سی و هشتم ● اسفند ۱۳۹۸
شماره پیدرپی ۳۰۲ ● ۴۸ صفحه
ISSN: 1606-9072 ● ۲۳۰۰۰۰ ریال



- ۱ بوی بهار
- ۲ مهار اژدهای خشم
- ۴ ماه پدر
- ۶ ماهی هایت رسید
- ۹ مهمان
- ۱۰ شهرهای هوشمند
- ۱۲ گل مسجد
- ۱۴ حرفهای تو
- ۱۶ زمین گرد شد!
- ۱۸ کاربرد انرژی در پزشکی
- ۲۰ بهار ابدی

ایستگاه

۲۱ - ۲۸

- ۲۲ ایستگاه تعجب
- ۲۳ ایستگاه شعر
- ۲۴ ایستگاه ادبی
- ۲۵ ایستگاه کهن
- ۲۶ ایستگاه مهمانی
- ۲۷ ایستگاه شعر
- ۲۸ ایستگاه آفر

- ۲۹ جدول
- ۳۰ مشاور نهایی
- ۳۱ سفالگری در خانه
- ۳۲ کتلت پنیر
- ۳۳ تشریح فوری گوجه
- ۳۴ شلیک آبی
- ۳۵ نرمش ذهن
- ۳۶ پرندۀ نجات
- ۳۷ موزۀ ورزشی
- ۳۸ بازگشت هر داد
- ۳۹ بادگیر غول آسا

بوی بهار

حالا وقتش رسیده به پشت سرت نگاه کنی؛ مثل هر سال همین روزها، همین ماه، وقتی شور و حال مضاعفی در شهر و روستا مشاهده می کنی. وقتی جوانه های سبز را روی شاخه های خشک درختان می بینی. وقتی ورجهور جهه های ماهی های قرمز داخل تنگ را می بینی. همه اینها خبر از بهار می دهند و بوی بهار را به مشام می رسانند. یک سال دیگر گذشت. پس حالا فرصت خوبی است تا یک سال را مرور کنیم. از خود حساب بکشیم و برایش کارنامه بنویسیم. درست مثل شرکتها که در سال مالی در پایان سال حساب و کتاب می کنند تا سود و زیانشان را محاسبه کنند. پیامبر ﷺ در کلام نورانی خودشان فرموده اند: پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود به حساب خویش برسید. و قبل از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتان را بسنجید. و خود را برای رستاخیز بزرگ آماده کنید.

دوست خوبم حالا فرصت خوبی است تا از گذشته ها توشه های بگیریم و به استقبال سالی نو و بهار نو برویم.

علی اصغر جعفریان

* شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۹.

مهارت‌های خشم

بامهارت مقابله با خشم یاد می‌گیریم خشمیان به فاجعه بدل نشود

ما آدم‌ها احساس‌های مختلفی داریم. احساس‌های ترس، غم، شادی، تعجب، تنفر و خشم شش احساس اصلی انسان‌ها هستند. بودن این احساس‌ها در درون ما طبیعی است؛ اما اگر این احساس‌ها شدید شوند و ما آن‌ها را به حال خودشان رها کنیم، زندگی‌مان فلج می‌شود. یکی از این احساس‌ها خشم است. طبیعی است که ما گاهی عصبانی شویم، اما اگر عصبانیتان کنترل نشود، ممکن است به خودمان یا دیگران آسیب برزیم. به‌ویژه وقتی آدم‌ها مثل تودارند سال‌های بالغ شدن را می‌گذرانند، بیشتر خشمگین می‌شوند. در مطلب این شماره می‌خواهیم بگوییم چطور با احساس خشم کنار بیاییم.

خشم‌رانشناس

تو از آن آدم‌ها هستی که یک دفعه عصبانی می‌شوند یا از آن‌ها که ذره ذره خشمگین می‌شوند؟ چه چیزهایی تو را عصبانی می‌کنند؟ معمولاً برای این که عصبانیت کمتر شود چه کاری کنی؟ پاسخ به این پرسش‌ها کمک می‌کند گام‌های بعدی را بهتر برداری. که ذره ذره خشمگین می‌شوند؟

خشم‌ت را در چه بندی کن!

یک بار از بچگی تا الانت را مرور کن. کی بیشتر از همیشه عصبانی شده‌ای؟ اگر این عصبانیت در جبهه‌ده باشد، کی به اندازه نصف آن، یعنی پنج، عصبانی شده‌ای؟ حالا می‌توانی در ذهن‌ت یک دماسنج را تصور کنی و هر وقت خشمگین شدی، بینشی خشم‌ت چند درجه است.

وقتی خیلی عصبانی هستی تاده بشمار

وقتی خیلی عصبانی هستی تصمیم نگیر، کاری هم نکن، حرفی هم نزن، در ذهن‌ت تا ده یا بیست بشمار. حتی از آن محیط جابه جا شو و برو بیرون قدم بزن. همین کار ساده می‌تواند عصبانیتت را چند درجه کم کند.



درباره اش حرف بزن!

حالا که عصبانیتت کمتر شده، درباره خشمیت، بایک دوست صمیمی، پدر و مادرت یا مشاور مدرسه حرف بزن. وقتی از خشمیان با دیگران حرف می‌زنیم احساس می‌کنیم تنها نیستیم، نظر دیگران راهم می‌شنویم و این خشمیان را کمتر می‌کند. فقط یادتان باشد پیش کسی که خودش بد نیست خشمش را کنترل کند و باراهنمایی اش بیشتر نکند. شما را عصبانی می‌کند درددل نکنید.

با کسی که عصبانیت کرده حرف بزن

حالا که عصبانیتت کمتر شده، درباره خشمیت، بایک دوست صمیمی، پدر و مادرت یا مشاور مدرسه حرف بزن. وقتی از خشمیان با دیگران حرف می‌زنیم احساس می‌کنیم تنها نیستیم، نظر دیگران راهم می‌شنویم و این خشمیان را کمتر می‌کند. فقط یادتان باشد پیش کسی که خودش بد نیست خشمش را کنترل کند و باراهنمایی اش بیشتر نکند. شما را عصبانی می‌کند درددل نکنید حتی اگر دوست باشد.

نگاهت را به ماجرا عوض کن

یادت هست در گام اول پرسیدیم تو معمولاً از چه چیزهایی عصبانی می‌شوی. حالا آن‌ها در در یک هفته یادداشت کن. ببین هر بار بعد از آن اتفاق‌ها چه فکری می‌کنی. مثلاً حمید هر وقت دوستش سعید وقت بیشتری با دوست سومشان محمد می‌گذرانند عصبانی می‌شود، چون فکر می‌کند سعید با این کارش به او بی‌معرفتی کرده است. اگر حمید فکر کند که سعید حق دارد خودش برای وقتش تصمیم بگیرد و خود حمید هم می‌تواند دوستان دیگری هم داشته باشد کمتر عصبانی می‌شود، نه؟ وقتی ما عصبانی می‌شویم قبلش فکر کرده‌ایم به مایبی انصافی شده یا حق ما را خورده‌اند، اما اگر دقیق‌تر فکر کنیم، ممکن است متوجه شویم که آن قدر هم در حق مایبی انصافی نشده و مایبی هم حساس شده‌ایم.

۱۱ اسفند

روز احسان و نیکوکاری

این روزها بسیاری از ما به خاطر از راه رسیدن سال جدید شاد هستیم و به دنبال خرید سال نو می‌رویم. اما در نزدیکی ما نوجوانانی هستند که بضاعت مالی برای خرید حتی یک تکه لباس یا میوه و شیرینی را ندارند. روز احسان و نیکوکاری به ما می‌گوید در چنین روزهایی شادی را جز برای خودمان، برای دیگران هم بخواهیم و از کمک به این افراد غافل نشویم.

همهٔ ادیان الهی کمک به هم‌نوع را سفارش کرده‌اند. در قرآن نیز آیات متعددی وجود دارند که به بخشش و انفاق اشاره کرده‌اند. از جمله در آیهٔ ۳۹ سورهٔ «سبا» می‌خوانیم: «اگر چیزی را در راه او انفاق کنی، خداوند عوض آن را می‌دهد و جای آن را پر می‌کند و او بهترین روزی دهندگان است.»

۱۲ اسفند

روز درختکاری

روز درخت کاری اولین بار در آمریکا و در سال ۱۸۷۲ برگزار شد و درختان بسیاری کاشته شدند. بعد از آن این کار با ارزش در کشورهای دیگر هم انجام شد. هر کشوری متناسب با آب و هوای خود زمانی را برای روز درخت کاری در نظر گرفته است.



کاشتن درخت فایده‌های بسیاری برای کرهٔ زمین و محیط‌زیست و از جمله انسان‌ها دارد. از این رو در دین اسلام سفارش شده است که این کار پسندیده را انجام بدهیم. در حدیثی از پیامبر آمده است: «اگر شخصی درختی بکارد یا مزرعه‌ای را به زیر کشت ببرد و انسان‌ها، حیوانات یا پرندگان از آن بخورند، این کار صدقه‌ای از طرف آن شخص شمرده می‌شود.»

۱۸ اسفند

شهادت امام هادی

امام هادی علیه السلام، مانند دیگر امامان، ظلم و ستم بسیاری را از حاکمان وقت متحمل می‌شد و در چنین شرایطی می‌باید جامعهٔ مسلمانان را هدایت می‌کرد. اما جز این مسئلهٔ مهم دیگری هم وجود داشت. امام هادی علیه السلام می‌باید مردم را از موضوع غیبت امام زمان علیه السلام آگاه و ایشان را برای پذیرفتن این موضوع آماده می‌کرد. امام به مدت ۲۰ سال در خانه‌ای در «سامرا» و تحت نظارت حکومت زندگی می‌کرد. سرانجام به دستور معتز عباسی امام علیه السلام را مسموم کردند و به شهادت رساندند.



۱۵ اسفند

بزرگداشت خواجه نصیر الدین طوسی

محمد بن حسن جهرودی طوسی، مشهور به «خواجه نصیر الدین طوسی» در ۱۵ جمادی‌الاول سال ۵۹۸ در طوس به دنیا آمد.

او که از دانشمندان سرشناس تاریخ اسلام است، در زمینه‌های ریاضی، نجوم و حکمت شهرت دارد.

خواجه نصیر الدین در زمان حملهٔ مغولان، به یکی از قلعه‌های پادشاهی پناه برد و در مدتی که در آنجا پنهان شده بود، آثار بسیار مهمی نگاشت. از جمله آثاری که در این مدت نوشت «اخلاق ناصری» است که از معروف‌ترین کتاب‌های اوست. بیشتر آثار این دانشمند بزرگ به زبان عربی نوشته شده‌اند، چون در آن زمان عربی زبان علمی جهان اسلام بود.

۱۶ اسفند

ولادت امام باقر

شرایط علمی جامعه در عصر زندگانی امام محمد باقر علیه السلام بسیار مناسب بود و زمینهٔ پرورش اندیشمندان و علم‌دوستان فراهم. امام نیز خود از دانش بسیاری بهره داشت و به همین سبب نام باقر و لقب شکافندهٔ علوم به ایشان داده شد. در روایتی آمده است، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به جابر بن عبدالله انصاری گفت: «بعد از من شخصی از خاندان مرا خواهی دید که هم‌نام من و شبیه من است. او علم را می‌شکافد و درهای دانش را به روی مردم خواهد گشود.»



۱۱ اسفند

آغاز ایام اعتکاف

کلمه «اعتکاف» به معنی روی آوردن به یک چیز است و در شرع به ساکن شدن در مسجد برای عبادت و نزدیک شدن به خدا گفته می‌شود. شخصی که در مسجد معتکف می‌شود، حتماً باید روزه بگیرد.

اعتکاف را در هر زمانی می‌توان انجام داد، اما در دین اسلام برخی از زمان‌ها برای اعتکاف مناسب‌ترند. مانند دهه سوم ماه رمضان و «ایام البیض» که روزهای سیزده، چهارده و پانزدهم ماه رجب هستند.

اعتکاف از زمان پیامبر ﷺ وجود داشته و حتی در برخی از منابع آمده که پیش از آن هم عبادتی مشابه به اعتکاف در میان مؤمنان انجام می‌شده است.

۱۱ اسفند

ولادت امام علی
و روز پدر

جز او هیچ‌کس دیگری در خانه کعبه به دنیا نیامد. تولد او در خانه خدا نشانه‌ای از جایگاه، شأن و منزلت اوست. امام علی ﷺ در سیزدهم ماه رجب سال سی‌ام عام الفیل چشم به جهان گشود. زندگی او سرشار از برکت برای مسلمانان دیروز و امروز بوده است. سفارش‌هایی که امام به فرزندان نوجوان خود می‌کرد، هنوز هم نوری بر راه زندگی نوجوانان امروز است. ایشان به فرزند نوجوانش، امام حسین ﷺ، سفارش کرده بود، هرگز مغرور نباشد؛ چون غرور در مقابل مردم در نهایت به خواری می‌رسد.

همچنین خطاب به امام حسن ﷺ نوجوان سفارش کرد: «هرگز کسی را تحقیر نکن. چون آن فرد یا بزرگ‌تر از توست و جای پدرت، یا هم‌سن توست و جای برادرت و یا کوچک‌تر از توست و جای فرزندت.»



۱۱ اسفند

ولادت امام جواد

امام جواد ﷺ اولین امامی بود که در سنین کودکی به امامت رسید. آن روزها این موضوع مطرح شده بود که: «آیا یک کودک می‌تواند ولایت و هدایت امت اسلامی را بر عهده بگیرد؟»

بله. چنین چیزی امکان داشت. پیش از امام جواد نیز حضرت عیسی ﷺ در گهواره و در سن نوزادی سخن گفت و خود را پیامبری از سوی خدا معرفی کرد. ۱ بنا بر این امامت در سنین خردسالی مسئله‌ای بود که می‌شد آن را پذیرفت. پس از امام جواد، امام هادی ﷺ و حضرت مهدی ﷺ نیز دومین و سومین امامانی بودند که در سنین کودکی به این منصب رسیدند.



۱.. اشاره به آیه ۳۰ سوره مریم: «آن نوزاد به زبان آمد و گفت: حقا که من بنده خدایم. مرا (در این حال) کتاب (انجیل) داده و (در این سن) پیامبر قرار داده است.»

۱۹ اسفند

روز ملی شدن صنعت نفت ایران

آن روزها ایران تنها تولیدکننده نفت خام در خاورمیانه و چهارمین تولیدکننده نفت خام در جهان بود. روسیه و آمریکا به خوبی می‌دانستند که نفت گران‌بهاست و ارزشی بالا دارد. برای همین در تلاش بودند مانند انگلیس از ایران امتیاز نفتی بگیرند.

دکتر مصدق در مبارزات خود برای ملی کردن صنعت نفت تأکید داشت که ایران خود باید اختیار منابع نفتی کشور را در دست داشته باشد.

سرانجام و پس از کارشکنی‌های بسیار طرح ملی شدن نفت به مجلس شورای ملی ارائه و در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تصویب شد.



رسید ماهی‌هایت

بهمن نگاه‌راد
تصویرنگار: سید میثم موسوی



صبح از سروصداهای حاجیه خوابم نبرد. همین که خواب به چشم‌هایم راه پیدا می‌کرد، درد به سراغ حاجیه می‌آمد و صدای ناله‌ او مرا از خواب می‌پراند. دو روز است که حال حاجیه خوب نیست. سه چهار روز است که بابا هم به سفر رفته و سفرش طولانی شده است؛ باید همین امروز و فردا پیدایش شود. او کارگر لنج است. گاه می‌شود که یک هفته روی آب از این بندر به آن بندر می‌رود. دیروز آخرین امتحانم را دادم تا کار گیر بیاورم. چند روزی باید بی‌کار باشم. تازه کار هم گیر نمی‌آید، الا اینکه بروم ماهیگیری. به دریا که نگاه می‌کنم کشتی‌ها و لنج‌های کوچک را می‌بینم. همیشه چند کشتی و لنج از دوردست‌ها پیداست. همین طور که چشم به این طرف و آن طرف می‌اندازم، بلم کوچک عمونعمت را کنار ساحل روی شن‌ها می‌بینم. عمو را می‌بینم که با عجله به‌طرفم می‌آید. غلام همراه عمو نیست. او هم کلاسی من است. همین طور که کشان‌کشان بلم کوچک عمو را به آب می‌اندازیم، می‌گویم: عمو، کو غلام؟! عمو پارو را جا می‌اندازد و می‌گوید: «رفته بوشهر، برای حساب و کتاب‌های من؛ فردا برمی‌گردد.»

می‌خواهم همراه عمو بروم تا به او کمک کنم اما چهره حاجیه جلوی چشمم می‌آید. بلم عمو هم از ساحل دور شده است. البته می‌دانم وسط دریا ماهیگیرها به هم کمک می‌کنند.

خورشید آرام‌آرام بیرون می‌آید و نور طلایی‌اش را می‌پاشد روی آب و ماسه‌های ساحل. نور خورشید که روی آب می‌تابد، چشم‌هایم را می‌زند. چشم از آب می‌گیرم و دوباره نگاه مهربان حاجیه به یادم می‌آید.

- عبدالله! عبدالله! کجا می‌روی؟

- می‌روم یکی دو تا ماهی بگیرم.

- ماهی برای کی عبدل؟!
- برای تو حاجیه، برای تو!
حاجیه آرام خندیده بود. لبخندش بی حال و کم رنگ شده و مادر، خسته از بی خوابی، چشم باز کرده بود.
- عبدل، کجا می روی، مادر؟
- با حیدر می روم ساحل؛ می خواهم ماهی بگیرم.
- این وقت صبح، مادر؟
- خب صبح ماهی بیشتر است.
- ها، درست می گی.

خیت^۱ را پرتاب می کنم داخل آب. آب موج برمی دارد و ماهی های ریز به خیال طعمه یک جا جمع می شوند و آن قسمت از آب، سیاه به نظر می رسد. هنوز از بچه ها خبری نیست. نه عبدالله آمده است و نه غلام، نه غفور با گرگورش^۲.
توی بندر فقط غفور گرگور دارد. کار هر روز غفور همین است. گرگورش را که می آورد، به آب می زند و تا می تواند از ساحل دور می شود. بعضی وقت ها شنا می کند و گرگور را دنبالش می کشد. او خوب می داند که جای گرگور کجا باید باشد. به سر گرگور طناب وصل است. غفور آن را می گیرد و می آید روی لبه دیوار ساحلی می نشیند. ساعتی بعد دوباره به آب می زند و می رود در گرگور را می بندد و با همان طناب آن را به طرف ساحل می کشاند. غفور کم کم ده تا ماهی می گیرد.

خیت تکان می خورد و آب کمی موج برمی دارد. خیت را کمی بالا می آورم؛ سنگین شده است. فکر می کنم اولین ماهی را صید کرده ام. همین طور پیش بروم، می توانم ماهی های زیادی بگیرم. ماهی تکان می خورد. چهره حاجیه در نظرم می آید. چهره اش پر از خنده است. ماهی را بیرون می آورم؛ هر چه ریسیده ام پنبه می شود. زروک^۳ به قلاب است که

به درد نمی خورد. آن را با ناراحتی از قلاب می گیرم و درون آب می اندازم. زروک، اول باور نمی کند اما بعد، از خوش حالی، قوسی می زند و ناپدید می شود. از دور قاسم را می بینم که دوان دوان به طرف من می آید. صدای تالاب تالاب دمپایی اش می پیچد توی ساحل. می رسد بالای سرم.

- چیزی گرفتی عبدل؟
- نه، هنوز نه، می بینی که!
- خیلی وقت است آمدی؟
- ها خورشید نزده، همراه حیدر اینجا بودیم.
- پس کو حیدر؟!
- رفت بالا؛ گفت آنجا ماهی ها بیشتر است.

قاسم روی لبه دیوار ساحلی می نشیند. قلاب را پر گوشت می کند و دستش را به علامت پرتاب بالا می آورد. صدای خش خش گرگور^۴ غفور از دور شنیده می شود. همیشه آوازی زیر لب تکرار می کند. از کنارم که می گذرد صدایش را می شنوم:
- عبدل، باز که جای من نشستی؟!
جوابش را نمی دهم. غفور هم منتظر جواب من نمی ماند. به آب می زند. از آب ترسی ندارد. سی چهل متری از ساحل دور می شود. عمق دریا آنجا به ده دوازده متر می رسد. انگار همه ماهی ها تصمیم گرفته اند به قلاب من نیایند. از پشت سر صدای حیدر را می شنوم. تو دستش سه تا ماهی است، نه خیلی بزرگ، نه خیلی کوچک. حیدر همسایه خودمان است. دیشب با مادرش خانه ما بودند. قرار گذاشتیم صبح با هم بیاییم ماهیگیری. وقتی به ساحل رسیدیم، حیدر که دید از ماهی خبری نیست، رفت تا جای دیگری ماهی بگیرد.

- عبدل، هنوز که معطلی، بیا این ماهی ها مال تو. من فردا می گیرم.
- نه خودم می گیرم. تو برو.
صدای بابا در عالم خیال مرا به خود می آورد: «بابام، عبدل، عجله نکن. صبر داشته باش، با عجله...»
غفور کشان کشان گرگورش را از آب بیرون می کشد. همه نگاهها به گرگور غفور دوخته می شود. ماهی ها توی گرگور بالا و پایین می جهند. غفور آن ها را روی خاک ساحل می ریزد. ماهی ها خاک را دوست ندارند. برق خوش حالی چشم های غفور از دور دیده می شود. ماهی ها را در کیسه ای می ریزد و به راه می افتد. کنارم که می رسد، چند لحظه می ایستد.

- عبدل، عبدل! ماهی می خواهی؟
- نه، خودم می گیرم. مگر دستم شکسته!
- بگیر، مگر کسی گفته نگیر!

غفور گرگور و ماهی هایش را به کول می کشد و راه می افتد.
غفور که از دیدمان خارج می شود، قاسم هم از جایش بلند می شود. او فقط یک ماهی کوچک گرفته است که فقط به درد قلاب می خورد. ماهی کوچک را می گذارد کنارم.
- عبدل من رفتم، این هم برای قلابت!

نگاه که می کنم بچه ها همه رفته اند. تنها بچه های کوچک هنوز وسط گوش ماهی های ساحل نشسته اند. انگار همه ماهی ها فهمیده اند که حاجیه ماهی می خواهد. فکری به ذهنم

بیشتر بخوانیم

نام مجموعه: چه کسی بود؟
مؤلف: جیمز باکلی جونور
مترجم: محمدعلی جعفری
ناشر: مؤسسه فرهنگی فاطمی

این کتاب شامل مجموعه‌ای چند جلدی از زندگی‌نامه بزرگان، از جمله بازیکنان ورزشی است. از جمله نگاهی داستان‌گونه همراه با جزئیات به زندگی بوکس‌باز معروف، محمدعلی کلی دارد. او اهل آمریکاست و اسم اصلی‌اش کاسیوس مارسلوس است که بعد از مسلمان شدن اسم خود را به محمد و فاطمی‌اش را به علی تغییر داد. او از رفتن به جنگ ویرانگر ویتنام امتناع کرد که باعث شد از بازی و مسابقه محروم شود. اما سال‌ها بعد «پیام آور صلح» لقب گرفت. نویسنده شرح زندگی او را به زبانی ساده و نوجوانانه به رشته تحریر در آورده است.



می‌رسد. می‌توانم با پول پس‌اندازم چند تا ماهی از بازارچه بخرم. بعد آن‌ها را به سیم بکشم، و به حاجیه بگویم: «حاجیه نگاه کن، این‌ها همه برای تو...»

همین طور که زانو زده‌ام و به دوردست‌ها نگاه می‌کنم، کسی از دور صدایم می‌زند. عمو نعمت از دریا برگشته است. قلاب را از آب بیرون می‌کشم. ماهی کوچک قاسم را چال می‌کنم. پا به دو، خود را به بلم می‌رسانم. کنار عمو که می‌رسم کف بلم را می‌بینم. چقدر ماهی! صدای عمو را می‌شنوم:

– عبدالله، عمو چند تا ماهی گرفتی؟

– هیچی، عمو. فقط یکی دو تا زروک که همه را فرستادم دریا.

کمک عمو می‌کنم و قایق را به ساحل می‌آوریم. زودتر از عمو به طرف ماهی‌ها می‌روم تا آن‌ها را به کول بکشم. عمو، دوان دوان می‌آید.

– انگار پهلوان شدی! نصف تو، نصف من، تازه نصف خودت را باید به خانه ببری!

– نه عمو! کاری نکردم.

کمک می‌کنم و ماهی‌های عمو نعمت را می‌برم تا بازارچه. آخرین ماهی را که می‌گذارم. فکر می‌کنم باید زودتر برگردم ساحل؛ نباید ناامید باشم. هنوز نفرته‌ام که عمو جلویم را می‌گیرد.

– نصف نمی‌بری، نبر، اما این ماهی را باید ببری.

نگاه می‌کنم. ماهی بزرگی است که فکر کنم دو کیلو باشد. قبول نمی‌کنم. عمو دوان دوان دنبالم می‌آید. فریادش را می‌شنوم:

– برای خودت نمی‌بری نبر. ببر برای مادرت و حاجیه! بابات هم که هنوز برنگشته!

چهره خندان حاجیه در نظرم مجسم می‌شود. حاجیه اگر ماهی به این بزرگی را ببیند، حتماً شک می‌کند که من با قلاب ماهیگیری کوچکم ماهی به این بزرگی گرفته‌ام.

خودم را از دست‌های عمو نجات می‌دهم. ماهی بزرگ در دستش می‌ماند. صدای او را می‌شنوم که فریاد می‌زند:

– عمو، عبدالله! عمو...

نوک قلاب به دستم می‌نشیند. بدنم مورمور می‌شود. تصمیم می‌گیرم برای گرفتن ماهی به همان جایی بروم که حیدر رفته بود، اما یک آن فکر می‌کنم بروم خانه آب بخورم و احوال حاجیه را بپرسم. کلید را که به در می‌اندازم و می‌روم تو، قبل از اینکه مادر و حاجیه را ببینم، بوی غذای آشپزخانه به مشامم می‌نشیند: بوی ماهی سرخ‌شده. مادر از اتاق بیرون می‌آید. حاجیه پشت سرش است. انگار حالش بهتر شده است. سلام که می‌کنم، صدای دلنشین مادر را می‌شنوم:

– سلام، مادر. دستت درد نکند، ماهی‌هایت رسید!

– ماهی‌ها؟! کی آورد؟!

– کی آورد؟! خب، حیدر آورد.

حاجیه لیخند می‌زند. صدای حیدر در ذهنم می‌پیچد: «عبدل! هنوز که معطلی، بیا این ماهی‌ها مال تو، من فردا می‌گیرم!»



۱. گونه‌ای از کشتی کوچک یا قایق بزرگ باری و مسافری است که در خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند دیده می‌شود.

۲. بند قلاب

۳. زهرک یا زروک، نوعی ماهی زردرنگ است که خوراکی نیست.

۴. گرگور نوعی تور سیمی شبیه به قفس برای صید ماهی است.

مهمان

مرد گفت: «خیلی دوست دارم امام علیه السلام را برای شام دعوت کنم.»

همسرش باخوش حالی گفت: «راست می‌گویی؟ چقدر خوب! پس حتماً امروز برو و او را به خانه ما دعوت کن؛ اما...»

اما چی؟

می‌ترسم دعوت ما را قبول نکند. او خلیفه و رهبر مسلمانان است. فکر نمی‌کنم به این راحتی دعوت ما را بپذیرد. آخر ما که... بعد آه کشید.

مرد گفت: «درست نمی‌دانم. ولی اگر گرفتار کار نباشد قبول می‌کند. آخر او خیلی مهربان است خواهش کسی را رد نمی‌کند.»

بچه‌ها خوش حال شدند. پسر نوجوانش گفت: پدر جان من خیلی دوست دارم از نزدیک امام علی علیه السلام را ببینم.

دخترش گفت: «من هم خیلی دوست دارم امام علیه السلام را از نزدیک ببینم. وای چقدر عالی می‌شود اگر دعوت ما را قبول کند.»

پسر گفت: «پس من در و درجه‌های خانه را تمیز می‌کنم.»

دختر گفت: «من هم حیاط را جارو می‌زنم.»

زن گفت: «من هم اتاق‌ها را تمیز می‌کنم و غذای خوشمزه می‌پزم.»

بعد روبه همسرش کرد و گفت: «مقداری میوه و گوشت بخر!»

مرد گفت: «صبر کن بینم دعوت ما را قبول می‌کند یا نه.»

آن وقت فکری برای غذا و میوه می‌کنیم.» مرد لباس عوض کرد و از خانه بیرون زد. در دل دعا

می‌کرد حضرت دعوتش را قبول کند. ظهر امام علیه السلام را در مسجد دید. پیش رفت سلام کرد. امام علیه السلام جواب سلامش را داد و حالش را به گرمی پرسید. گفت: «مولای من خیلی دوست دارم که برای صرف شام به خانه حقیر من بیایید. آیا

دعوتم را می‌پذیرید؟»

امام علیه السلام لیخند زد و گفت: «سه شرط دارم اگر این سه شرط را قبول کنی به خانه‌ات می‌آیم.»

مرد با خوش حالی زیاد گفت: «فدایت شوم چه شرطی؟ هر چه باشد قبول می‌کنم. آخر نمی‌دانی زن و بچه‌هایم از آمدنت چقدر خوش حال می‌شوند حالا هم منتظر خبر من هستند.»

امام علیه السلام گفت: «اول آن که چیزی از بیرون خانه تهیه نکنید.

دوم اینکه با همان چیزهای اندک و ساده که در خانه داری از ما پذیرایی کنید. سوم به همسر و بچه‌هایت برای راحتی من سخت نگیرید.»

مرد گفت: «چشم هر چه شما بفرمایید. فقط شما تشریف بیاورید.»

آن گاه صورت مثل ماه حضرت

را بوسید و با خوش حالی بی‌حد به

سوی خانه‌اش حرکت کرد.



منبع:

۱_ الارشاد، شیخ مقید

۲- داستان‌هایی از زندگی علی علیه السلام

سید علی اکبر صداقت

شهرهای هوشمند

در شماره‌های گذشته با برخی فناوری‌های برتر دهه آینده آشنا شدیم؛ هوش مصنوعی، اینترنت اشیا، نسل جدید موبایل‌ها، بلاک چین، کلان داده، اتوماسیون، ربات‌ها، رسانه‌های همه‌جانبه، محاسبات ابری، پرینت سه‌بعدی، تجربه کاربری، امنیت سایبری، فناوری نانو و فناوری تحلیل مکانی. در این شماره نیز با فناوری‌های جدیدی آشنا می‌شویم که از طرفی می‌تواند آینده زندگی انسان را متحول کند و از سوی دیگر، موجب علاقه‌مندی و تغییر گرایش تحصیلی شما دانش آموز عزیز شود.

رایانش لبه‌ای یا EDGE COMPUTING

در عصر کنونی شاید بتوان اینترنت اشیا (IOT)* را از فناوری‌های بسیار پُر کاربرد معرفی کرد؛ فناوری‌ای که پیش‌بینی شده است تا سال ۲۰۲۰ حدود ۵۰ بیلیون شی، ابزار و دستگاه را به هم متصل کند. مسلماً برای اتصال این دستگاه‌ها به یکدیگر به پهنای باند بسیار زیادی نیاز است که فناوری ابری (CLOUD) برای چنین حجمی از داده‌ها طراحی نشده است. همچنین ازدحام بیش از حد داده‌ها یکی دیگر از مشکلاتی است که در فضای ابری مطرح است. شبکه‌ای که در آن شما در حال گسترش کسب‌وکار آنلاین هستید، میزبان بازی‌های آنلاین زیادی است و افراد بسیاری از آموزش‌های آنلاین آن استفاده می‌کنند؛ بنابراین برای افزایش سرعت استفاده از داده‌ها و رفع مشکلات مذکور فناوری رایانش مطرح شد تا به جای اینکه اطلاعات به ابرهای بزرگ در مسافت‌های طولانی ارسال شود، از مراکز داده‌ای کوچک در نزدیکی کاربران استفاده شود.

در این فناوری، هر دستگاهی دارای هوش مصنوعی و قدرت پردازش بسیار وسیعی است. به عبارت دیگر هر دستگاه به مرکز داده‌های خودش تبدیل می‌شود. تاکنون به این صورت بوده است که همه دستگاه‌های هوشمند که از فضای ابری برای ذخیره‌سازی و پردازش اطلاعاتشان استفاده می‌کنند، همه اطلاعات را به ابرها می‌فرستند و پس از پردازش توسط ابرها، نتیجه به دستگاه‌ها ارسال می‌شده. با توجه به حجم گسترده دستگاه‌های هوشمند و حجم زیاد اطلاعات که بین این دستگاه‌ها ردوبدل می‌شود، از رایانش لبه‌ای استفاده می‌کنند. در حال حاضر در «EDGE COMPUTING» هر دستگاه وظیفه پردازش اطلاعات خودش را دارد و تنها موارد مهم و اصلی به ابرها ارسال می‌شود.



*Internet of Things

شهرهای هوشمند

براساس تعریف دانشنامه آزاد ویکی‌پدیا، شهر هوشمند (Smart City) به شهری گفته می‌شود که براساس آخرین نظریه‌های تکامل یافته مدیریت شهری و بر پایه فناوری اطلاعات و ارتباطات، داری شش معیار اصلی باشد:

- حکمرانی هوشمند
- شهروند هوشمند
- محیط زندگی و محل زندگی هوشمند
- اقتصاد هوشمند
- حمل و نقل هوشمند
- انرژی هوشمند

محاسبات کوانتومی

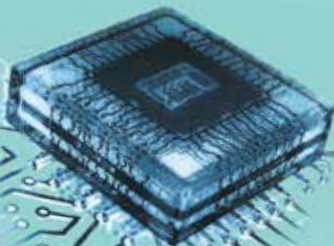
محاسبات کوانتومی به بخشی از تحقیقات علمی در زمینه رایانه‌ها گفته می‌شود که بر توسعه رایانه‌هایی بر مبنای نظریه کوانتوم متمرکز شده است که این نظریه طبیعت و رفتار انرژی و ماده را در سطح کوانتومی بررسی می‌کند. توسعه نظریه کوانتوم در سال ۱۹۰۰ و با ارائه‌ای از سوی مکس پلانک Max Planck به انجمن فیزیک آلمان آغاز شد. در این ارائه او این ایده را معرفی کرد که انرژی نیز مانند ماده از واحدهای منفرد کوچکی تشکیل شده است که به آن‌ها کوانتا می‌گویند.

در سال‌های اخیر با کوچک شدن ابعاد ترانزیستورها، پیشرفت‌های چشمگیری در سرعت پردازش رایانه‌ها روی داده است. روند روبه‌رشد علم و فناوری نشان می‌دهد که در چند دهه آینده وارد عصر کوانتوم می‌شویم که در آن رایانه‌هایی با پردازنده‌های کوانتومی عرضه می‌شوند. تحقیقات گسترده و سرمایه‌گذاری‌های کلان صورت گرفته در حوزه فناوری کوانتوم نشان‌دهنده اهمیت و گرایش جهانی به این موضوع است. علم محاسبات کوانتومی، نویدبخش به این موضوع است. علم محاسبات بسیار دقیق، و رای ساخت رایانه‌هایی با قدرت محاسبات بسیار دقیق، و رای قابلیت رایانه‌های کلاسیک است. منطق محاسباتی رایانه‌های کوانتومی با رایانه‌های کلاسیک کاملاً متفاوت است و

رایانه‌های کوانتومی با استفاده از قوانین مکانیک کوانتومی قادر خواهند بود مسائل پیچیده ریاضی را که رایانه‌های کلاسیکی نمی‌توانند حل کنند، در زمان کوتاهی حل کنند. از طرف دیگر، امنیت شبکه‌های ارتباطی کوانتومی براساس پیچیدگی‌های محاسباتی مسائل ریاضی استوار است. با این حال به‌زودی با پیشرفت فناوری محاسبات کوانتومی و ظهور رایانه‌های کوانتومی، پروتکل‌های رمزنگاری کلاسیکی کوانتومی و فناوری‌هایی همانند بلاک چین رمزگشایی خواهند شد و امنیت ارتباطات در معرض خطر جدی قرار خواهد گرفت. اگر می‌خواهید بیشتر درباره رایانه‌های کوانتومی بخوانید، به این نشانی در دانشنامه مجازی رشد مراجعه کنید:

<https://www.roshd.ir/fanavari/Content>

کامپیوترهای - کوانتومی



گل مسجد

شیشه‌های فانه‌اش
مثل گل‌ها رنگی‌اند
طاق‌هایش ساره‌اند
فرش‌هایش سنگی‌اند
می‌شود در فانه‌اش
نور را صد پفش کرد
در زمین و آسمان
زندگی را پفش کرد
می‌شود در فانه‌اش
فنده را آغاز کرد
می‌شود پروانه شد
پرخ زد پرواز کرد
نورهای زرد و سبز
آبی و قرمز بیار
در دلت یک باغچه
از گل مسجد بکار

معنومه مرادی

اسفند

اسفند یک باغ پر از شوق است
هر شافه را لبریز گل دیدن
حال فوش شمشاد‌های نو
از شافه‌ها، باران و گل دیدن

اسفند یک رود فروشان است
یک رود چاری سمت فروردین
در سر، فیالی تازه می‌کارم
رویای سالی تازه و شیرین

یک ماهی قرمز برای من
یک ماهی قرمز برای تو
آغاز کن سال جدیدت را
جایی کنار هفت‌سین نو

مریم زندی

اگر...

دشت با تو دوست می‌شود
کوه عرف می‌زند
رودخانه با تو می‌دود
سبزه دست می‌دهد، اگر
این تفنگ را رها کنی
این طبیعت قشنگ را
با تمام مهربانی‌ات صدا کنی

منیره هاشمی

تقدیم به سردار قلب‌ها
شهید حاج قاسم سلیمانی

جاری تر از رود

فوش نقش و زیبایی
چون قالی کرمان
اما دلی داری
با وسعت ایران

عطر مرمر داری
باید تو را بویید
فندیرد با یادت
هر جا گلی رویید

دستی رها بر خاک...
این اوج احساس است
دستی که بی‌تردید
در دست عباس(ع) است

امضا شده با فون
عهوری که ما بستیم
ترک و بلوچ و کرد
سرباز تو هستیم

فون تو ای سردار
جاری تر از رود است
دریا نمی‌میرد
مرداب نابود است

دادیار حامدی

قشنگ‌تر

ابرها

شکل فنده

شکل قلب

شکل آشتی

روی من

روی صبح

روی شکل ابرها اثر گذاشتی

آسمان

از پیام تازه‌ات

بافبر شده

مثل من

از همیشه فودش قشنگ‌تر شده

بهاره سلمانی

زیبای روی

سرو سیمینا به صحرا می‌روی
نیک بدعهدی که بی‌ما می‌روی
کس بدین شوخی و رعنائی نرفت
خود چینی یا به عمدا می‌روی
روی پنهان دارد از مردم پری
تو پری روی آشکارا می‌روی
گر تماشا می‌کنی در خود نگر
یا به خوش تر زین تماشا می‌روی
می‌نوازی بنده را یا می‌کشی
می‌نشینی یک نفس یا می‌روی
جان نخواهد بردن از تو هیچ دل
شهر بگرفتی به صحرا می‌روی
گر قدم بر چشم من خواهی نهاد
دیده بر ره می‌نهم تا می‌روی
گر چه آرام از دل ما می‌رود
همچنین می‌رو که زیبا می‌روی
دیده سعدی و دل همراه توست
تا نپنداری که تنها می‌روی
سعدی



دوستان عزیز هم یاتوقی سلام.
چه کار می کنید در این روزهای شلوغ و پرکار اسفند؟ راستی چرا اسفند ماه اینطوری است؟ چرا همه اینقدر کار دارند و سرشان شلوغ است؟ بعضی وقتها فکر می کنم هیچ کس حواسش به لحظه ورود بهار نیست. به آن صبح روشنی که بهار پایش را به خانه مان باز می کند. آن روز همه چیز فرق می کند. آفتاب طور دیگری می تابد و شکل سایه ها عوض می شود. عطر خاصی هم در هوا می پیچد. مثل معجزه است. مثل یک رستاخیز. انگار طبیعت مرده یکباره زنده می شود. فکر می کنم در دل آدمها هم اتفاقاتی می افتد. میل به نو شدن و تغییر کردن در دلها بیدار می شود. شاید همین حس است که آدمها را به تکاپو وامی دارد تا خانه هایشان را تمیز کنند و وسایل جدید بخرند. ولی بعید می دانم کسی لحظه حیات دوباره را درک نکند و بتواند تغییری در خودش به وجود بیاورد. امسال گوش به زنگ بهار باشید و بدانید بهار کمی جلوتر از تقویم شروع می شود.

می خواهم از یکی از بهترین دبیرهای دنیا یادی کنم که خودم افتخار داشتم یک سال در خدمتتون باشم. «آناهیتای عزیز می تونی مثل خط مستقیم باشی و هر روز اوج بگیری یا دایره باشی و هر روز دور بزنی انتخاب باتوست خط یا دایره؟» این نوشته را سر کار خانم «اعظم عسگری» در یک روز بهاری نه تنها در دفترم بلکه در قلبم حک کردند. با آرزوی سلامتی و پابندگی برای شما دبیر گرامی. درست است که الان از من کمی دور هستید ولی من بهترین آدمها را هرگز فراموش نمی کنم.

آناهیتا غلام نیا پایه هشتم از شهری

دوست عزیزم، معلم شما چه جمله

عجیبی گفته اند. آن را برای

خودم هم یادداشت کردم

تا فراموش نکنم. انتخاب

با ماست. خط یا

دایره؟

حرفهای نو

ما در طول روز صداهای مختلفی می شنویم. صدای آدمها، صدای ماشینها، صدای حیوانات، صدای سرودهای مختلف، صدای باران. صدای باران را دوست دارم و از شنیدنش لذت می برم. صدای باران من را به یاد شعر کودکی هایم می اندازد. باز باران با ترانه، با گهرهای فراوان...

وقتی قطره های باران روی شیشه ها می نشینند در دلم شور و هیجان تازه می شود. وقتی قطره های باران می بارد درختان، گلها و چمنها جانی دوباره می گیرند. انگار دوباره متولد شده اند. من هم انگار جان دوباره می گیرم و شاداب می شوم. باران رحمت خداست. خدا را به خاطر این نعمت زیبا شکر می کنم.

آتنا خلیج از تهران

پیشنهاد می کنم که در مجله ها از زندگینامه شهدا هم استفاده کنید. یگانه فرجی فروتن پایه نهم شهر همدان

با سلام به تمامی عزیزان. لطفاً بخشی از مجله را به اختراعات دانشمندان اختصاص دهید. ائلان عباسپور از مشکین شهر. پایه هفتم

سلام. می خواستم از شما درخواست کنم که در مجله مطالبی در مورد اینکه ما چگونه زندگی درستی داشته باشیم نیز بگذارید. با تشکر مبینا احمدی. پایه هشتم از سنندج.

مبینا جان، چقدر خوب است که به «درست زندگی کردن» فکر می کنی. حتماً راهش را پیدا خواهی کرد.

سلام

و خسته نباشید.

می خواستم بگویم اگر

می شود یک قسمت از مجله

را به ورزش اختصاص دهید.

حسام سرلک پایه نهم از

شهرری

سلام. مجلتهون واقعاً عالیه. اگر در مورد نویسنده‌های کتاب‌های پر فروش هم مطالبی چاپ کنید بهتر هم می‌شه. پریا عمرانی پایه هشتم از مازندران
پریا جان، خوش‌حالیم که از مجله ما راضی هستید

سلام. لطفاً طرز درست کردن کاردستی‌های علمی را هم در مجله قرار بدهید. ممنون.
 الهام شاهرودی پایه نهم از همدان

دنیایی که من دوست دارم شگفت انگیز است. این دنیا پر از قشنگی‌هاست. این دنیا پر از راستی و درستی است. انسان‌ها با یکدیگر صادق و روراست هستند و به هم دروغ نمی‌گویند. آن‌ها با هم خوش‌رو هستند و هیچ‌وقت یکدیگر را نمی‌رنجانند. خیلی زیباست مگر نه؟ تازه این بخشی از دنیای من است. در آنجا خبری از غصه و درد نیست چون انسان‌ها به فکر هم هستند. این دنیا گلستان است. پر از گل و بلبل. هیچ خبری از آلودگی هوا و ترافیک نیست. همه جا سرسبز است و آواز پرندگان در همه جا به گوش می‌رسد. آبشارهایی روان و رودهایی زلال نیز همواره جاری هستند که نگاه کردن به آن‌ها به انسان آرامش می‌دهد. در این دنیا هیچ مستمندی وجود ندارد و همه به همدیگر کمک می‌کنند. دل‌ها صاف و پاک هستند و هیچ‌گاه از یکدیگر کینه به دل نمی‌گیرند. آری. این دنیایی است که من دوست دارم، پس برای داشتن آن اول از خودم شروع می‌کنم و سعی می‌کنم دل خود را پاک کنم و مراقب طبیعت باشم.
 آیلین رهنما، پایه هشتم، از تهران

چه جمله درستی نوشتی آیلین عزیز. برای داشتن دنیایی به این قشنگی باید از خودمان شروع کنیم.

لطفاً از زندگی نامه بازیگران نوجوان یا راه‌های بازیگر شدن مطالبی در مجله قرار دهید.
 ترنم بذرافشان پایه هشتم از تهران

از شما می‌خواستم تشکر کنم. لطفاً مطالب بیشتری در مورد بازیگری و تئاتر در مجله داشته باشید.
 امیرمهدی از تهران پایه هشتم

سلام. لطفاً داستان‌های طنز بیشتری در مجله اضافه کنید. ممنون
 محمد مهدی کریمی از یزد

سلام. لطفاً در مجله مطالبی درباره حیوانات خانگی چاپ کنید. ممنون می‌شوم
 سیاوش ابراهیمی پایه هشتم از لنگرود



وقتی زمین گرد شد!

نخستین بار فیلسوف مشهور یونانی ارسطو بیان کرد که زمین کروی است. پس از او دانشمندان مطالعات دقیق تری درباره شکل زمین انجام دادند که در نهایت، فهمیدند شکل زمین از یک کره ساده، پیچیدتر است!

در دوران باستان، تصور می شد که زمین، صاف و تخت است. مردم آن دوران به اطراف خود نگاه می کردند و براساس سادهترین مشاهدات روزمره، زمین را سطحی تخت تصور می کردند.





لحظاتی بعد...

نگاه کنیدا سایه زمین را روی ماه می بینید؟ شبیه به قسمتی از یک دایره است...



۳۵۰ سال پیش از میلاد در یونان باستان، ارسطو دلایلی مبنی بر کرووی بودن زمین ارائه کرد.

شاگردانم، من امشب به شما اثبات فوادم کرد که زمین صاف نیست.

باید لغظاتی صبر کنیدا تا ماه گرفتگی آغاز شود...



چند هفته بعد...

نگاه کنیدا کشتی در حال نزدیک شدن به ساحل است... رکل آن را می بینید؟

بله!



استار، دلیل دیگری هم برای کرووی بودن زمین دارید؟

دلیل دیگری هم داریم... اما برای توضیح آن باید به ساحل دریا برویم...



دقایقی بعد

و حالا همه کشتی معلوم است!

کرووی بودن زمین باعث می شود کشتی هنگام نزدیک شدن به ساحل، به آهلی از زیر افق بیرون بیاید. اگر زمین تخت بود، باید از ابتدا کل کشتی را می دیدیم...

شگفت انگیز است... پس زمین واقعا کرووی است!



پس از کشف کرووی بودن زمین، نقشه های دقیق تری از جهان تهیه شد.

سالها بعد و در قرن هفدهم، آیزاک نیوتن بر این باور بود که شکل زمین باید کمی پیچیده تر از یک کره ساده باشد؛ زیرا زمین به دور خود می چرخد.

پرفش زمین به دور خودش، باید باعث بشه زمین شکل بیضی باشه، یعنی باید قطر استوایی زمین از قطر قطبی کمی بیشتر باشه...



حدود یک قرن بعد، ریاضی دان یونانی، اراتوستن، با اندازه گیری اختلاف طول سایه در دو شهر مختلف در روز اول تابستان، موفق شد محیط کره زمین را با دقت خوبی اندازه گیری کند.



در قرن ۲۱، انسانها بالاخره موفق شدند زمین را از فضا مشاهده کنند و به این ترتیب، دیگر هیچ تردیدی باقی نماند که زمین کرووی است. البته به عبارت دقیق تر، همان طور که نیوتن پیش بینی کرده بود، زمین اندکی بیضی شکل است.

کاربرد انرژی در پزشکی و تنفس حسی

در همهٔ موارد مربوط به پزشکی و برای سلامت و تندرستی بدن از انواع انرژی‌ها استفاده می‌شود. انرژی شکل‌های متنوع دارد. زمانی که از داخل بدن و بافت‌ها و اندام‌ها تصویربرداری می‌شود و یا امواج مغز بر روی صفحهٔ نمایشگر توسط یک پزشک بررسی می‌شود از انرژی استفاده می‌کنیم. انرژی برخلاف آب و هوا که چیزی عینی است قابل رؤیت نیست. مثلاً انرژی نوری خورشید به رویش گیاه کمک می‌کند. یا انرژی گرمایی سبب جوشیدن آب می‌شود. انرژی به خودی خود کار انجام نمی‌دهد. بنابراین برای انجام کار نیرو باید بر یک ماده تأثیر بگذارد. نیرو انرژی را به یک ماده منتقل می‌کند تا سبب حرکت آن شده، مسیر حرکتش را تغییر دهد یا موجب تغییر شکل آن شود.



نیروهای مغناطیسی و کششی: مغناطیس نیرویی است که در یک میدان مغناطیسی روی اجسام عمل می‌کند. مثلاً در پرتونگاری‌های ام. آر. آی از میدان مغناطیسی استفاده می‌شود. یا پزشکان برای ترمیم شکستگی‌های استخوان‌ها دست یا پا از نیروی کششی استفاده می‌کنند تا نیروی ماهیچه‌ها را خنثی کنند و برای این کار از وزنه استفاده می‌شود.

انرژی الکتریکی: دستگاه‌های پرتوایکس انرژی پتانسیل را در خود ذخیره می‌کنند. وقتی جریان الکتریسیته از درون این دستگاه عبور می‌کند به شکل انرژی جنبشی آزاد می‌شود. از انرژی پرتوایکس برای مشاهده شکستگی‌های استخوان‌ها استفاده می‌شود.

استفاده از انواع

انرژی‌ها و پیشرفت در

فناوری‌های نوین پزشکی سبب شده است که پزشکان بدون آن که دست به عمل جراحی بزنند از این انرژی‌ها برای مشاهده درون بدن و باخبر شدن از شرایط بیماری فرد استفاده کنند

انرژی گرمایی: شکلی از انرژی جنبشی است که پزشکان برای تحقیق در مورد دمای بدن از این انرژی استفاده می‌کنند. برای این کار از گرمانگار استفاده می‌شود. گرما به صورت تابش مادون قرمز از بدن منتشر می‌شود اگر رگ‌های خونی در بخشی از بدن مسدود شوند این بخش دچار کمبود خون می‌شود و در تصویر گرمانگاری این بخش خنک‌تر از سایر بخش‌های بدن دیده می‌شود. اما در تومورهای سرطانی این بخش با افزایش خون مواجه می‌شود و گرم‌تر از سایر بخش‌های بدن دیده می‌شود. گرم‌ترین نقاط به رنگ قرمز و خنک‌ترین نقاط به رنگ سبز دیده می‌شوند.

انسفالوگراف: (ماشین برق‌نگار مغز) از طریق انسفالوگرافی پزشکان از روند فعالیت‌های مغز و وجود نارسایی‌های احتمالی آگاه می‌شوند. ماشین برق‌نگار مغز انرژی الکتریکی مغز را اندازه‌گیری می‌کند.

شوک الکتریکی: وقتی جریان الکتریسیته از درون بدن عبور می‌کند سبب شوک الکتریکی می‌شود. مثلاً با دستگاه الکتروشوک می‌توان ضربان قلب شخصی را که بعضی وقت‌ها در اتاق عمل از کار می‌افتد دوباره به کار انداخت.

انرژی شیمیایی: شکلی از انرژی پتانسیل است. خوردن غذا انرژی شیمیایی مورد نیاز بدن را تأمین می‌کند که هنگام ورزش کردن این انرژی به انواع مختلف انرژی تبدیل می‌شود.

انرژی پرتولیزر: پرتوهای نور توسط عدسی چشم خم شده و روی شبکیه متمرکز می‌شوند. در جراحی چشم با پرتولیزر اندازه قرنیه چشم تغییر داده می‌شود که در اصطلاح تراش قرنیه نامیده می‌شود و از این روش برای متمرکز کردن دقیق پرتوهای نور بر روی شبکیه استفاده می‌شود.

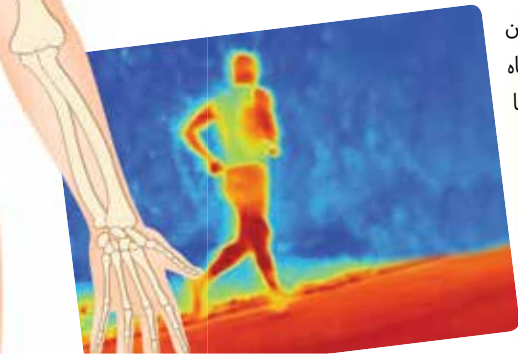
انرژی نوری: خورشید مهم‌ترین منبع انرژی نوری است که انرژی نوری زمین را تأمین می‌کند. در پزشکی هم از دستگاه‌های پرتوایکس و لیزر از انرژی نوری استفاده می‌شود. لنزها و عینک‌های طبی با خم کردن پرتوهای نور ضعف قدرت بینایی را جبران می‌کنند.

سی.تی. اسکن: در تصویربرداری سی.تی. اسکن یک رایانه با استفاده از پرتوایکس تصویر دقیق و واضحی از رگ‌های خونی، بافت‌ها و اندام‌های بدن ارائه می‌دهد.

ام. آر. آی: در تصویربرداری به شیوه ام. آر. آی از نیروی میدان مغناطیسی برای تهیه تصویر از بافت‌های نرم بدن مانند مغز، قلب و ماهیچه‌ها استفاده می‌شود چرا که این اندام‌ها محتوی آب فراوان هستند.

سونوگرافی: از ماشین‌های فراصوتی از انرژی صوتی برای تصویربرداری از بخش‌های مختلف بدن استفاده می‌شود. از این شیوه برای مطمئن شدن از سلامت جنین و نوزاد هم استفاده می‌شود.

آندوسکوپي: برای مشاهده بخش‌های مختلف درون بدن از وسیله‌ای به نام آندوسکوپ استفاده می‌شود. آندوسکوپ لوله‌ای قابل انعطاف است که انتهای آن دارای فیبرهای نوری است که در نوک آن یک دوربین ویدیویی تعبیه شده است.



بهار ابدی

تپیدن قلب و حتی وجود نعمت آب و اکسیژن و ذهن و رؤیاهای دور و درازش. راستش حالا که فکر می‌کنم می‌بینم هیچ چیز نیست که معجزه نباشد. همه چیز در زندگی ما معجزه است.

من فکر می‌کنم در دل هر معجزه معنای بهار نهفته است. بهار از نظر من دوباره بودن است؛ بهار ادامه یافتن است؛ امید است و انگیزه برای زندگی. هر معجزه‌ای که به زندگی من شور می‌دهد، به من فرصت ادامه دادن می‌دهد، بهار است. هر روز نفس کشیدن، فرصتی برای ادامه زندگی است. پس نفس کشیدن، بهار من است. من هر چهار فصل در بهار زندگی می‌کنم. من هر روز از نو سبز می‌شوم.

از پنجره خانه به بهاری که در راه است نگاه می‌کنم. چه لذتی دارد تماشای زمین‌هایی که از آخرین باران اسفند سبز شده‌اند و درختانی که می‌دانند همین روزها از خواب بیدار می‌شوند و سبز می‌شوند. به تماشای بهار می‌ایستم و با خودم فکر می‌کنم تو همیشه چندتایی نشانه برای من کنار می‌گذاری. نشانه‌ها به من فرصت می‌دهند تا به تو و آفرینشت، به بزرگی و مهربانیت فکر کنم. تو در بهار، جهان را زنده می‌کنی و ناممکن‌ها را ممکن می‌کنی. از تصور این معجزه ته دلم از شوق خالی می‌شود. با خودم می‌گویم تو بهترین خالقی هستی که می‌شود دوستش داشت. دوست داشتنت به من انگیزه زندگی می‌دهد. مرا سبز می‌کند و جان دوباره می‌دهد. دوست داشتن تو بهار همیشگی قلب من است.

و زمین را بنگری
وقتی (در زمستان) خشک و
بی‌گیاه باشد آن‌گاه چون باران بر آن
فرو باریم سبز و خرم شود و (تخم‌ها در
آن) نمو کند و از هر نوع گیاه زیبا پرویاند.
این (آثار قدرت) دلیل است که خدا حق
است و هم او البتّه مردگان را زنده خواهد
کرد و او محققاً بر هر چیز تواناست.

سوره حج، آیات ۵ و ۶

بهار و بهاری شدن از معجزه‌های بزرگ دنیاست. راستش دنیای تو جای جالبی برای زندگی کردن است چون پر از معجزه‌های بزرگ و کوچک است. هر چند ما آن قدر به بودنشان عادت کرده‌ایم که دیگر خیلی از آن‌ها رانمی‌بینیم. بهار هم یکی از این معجزه‌هاست. اگر فلسفه بهار و امید به رویش دوباره را از حافظه جهان بگیریم چه کسی باور می‌کند زمین و درختانی که سرسبزی و نشانه‌های زندگی‌شان را از دست داده بودند دوباره به زندگی برمی‌گردند؟ ذهن ما همیشه گفته آنچه از دست رفته دیگر بر نمی‌گردد، اما معجزه‌های زیبای تو روی این فکر خط می‌کشند و می‌گویند ما هر ناممکنی را ممکن می‌کنیم.

بهار فقط یکی از معجزه‌های بزرگی است که ما در زندگی خود شاهد آن هستیم. از خودم می‌پرسم چه معجزه‌های دیگری در اطراف من اتفاق می‌افتد؟ بعد به این نتیجه می‌رسم که هر چیز ساده‌ای که من به آن عادت کرده‌ام معجزه است، حتی نفس کشیدن و



ایست-گاه!

• احمد عربلو • تصویرگر: حمید خلوتی

خاله خر سه دوست خوبی نبود!

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدای مهربان، هیچ کس نبود. پیرمردی بود که علاقه شدیدی به خواندن مجله «رشد نوجوان» داشت (به بیان شوهر عمه ۴۱ اگر قالی بیند ۱۴). این پیرمرد هر روز یک گوشه‌ای زیر درخت می‌نشست و از سیر تا پياز رشد نوجوان را می‌خواند و کیف می‌کرد و لذت می‌برد و فاصله الهی که من قربانش بروم. از خوانندگان پر و پا قرص این مجله، مفصلاً صفحه طنز آن بود. باری یک روز که پیرمرد مجله را جلوی رویش گذاشته بود و آن را می‌خواند، یک خاله فرسه‌گنده از دور به او نزدیک شد! پیرمرد که مو خواندن مجله بود، متوجه فرس نشد! (باز هم بگوئید قالی‌بندی است!) فرس نزدیک او آمد و ناگهان مجله را از دست پیرمرد قاپید و گفت: «پیرمرد حسابی! من می‌فواهم تو را بفور ۴۳ آن وقت تو به فکر خواندن مجله هستی؟! بابا یک ترسی، یک داری، یک بیغی...»

پیرمرد با التماس گفت: «مرا بفور، کورم کن، پلاقم کن، اصلاً بگو صبح تا شب مشق بنویسم! اصلاً بگو تمام شعرهای کتاب فارسی را یکجا حفظ کنم، اما این مجله را از من نگیر. من پیرمرد تنهایی هستم که با خواندن این مجله - که پول آن را هم اول سال تفصیلی از نوه ۴۱ یکجا گرفته‌اند! - از تنهایی در می‌آیم! ای دار، ای بیدار! جان من مجله را بره به کارمان برسیم (دادش!)»

فرس فکری کرد و گفت: «اگر این مجله این قدر خواندنی است، اصلاً بیا دو تایی آن را بفوائیم. در عوض من هم قول می‌دهم که تو را نفور ۴۳»

پیرمرد قبول کرد و برای اینکه مطلب ما طولانی نشود، آن‌ها تصمیم گرفتند که با هم دوست شوند و از آن روز به بعد، آن‌ها دو تایی می‌نشستند و مجله را می‌خواندند و لذت می‌بردند.



تا اینکه یک روز وقتی فرس فواب بود، پیرمرد مجله را برداشت و تنهایی شروع به خواندن کرد. از بس شیرین بود، مگس‌ها دور مجله جمع شدند (بابا قالی‌بندی نیست، نیست!) و شروع به ویزوینز کردند. فرس از صدای ویزوینز مگس‌ها بیدار شد و دید ای دل غافل! پیرمرد مجله را برداشته و دارد می‌خواند و الان است که همه آن را تمام کند! این بود که رخت یواشکی یک سنگ به اندازه‌رو برابر کله پیرمرد قصه‌ما برداشت و آورد و مملک آن را توی کله پیرمرد کوئید و گفت: «ای لکک! حالا لککت را کندم! تا تو باشی یواشکی نروی سراغ مجله خواندن!»

از آن روز به بعد دوستی خاله فرسه معروف شد. قالی هم نبستیم. همین که گفتیم! حالا هی بگوئید تبلیغ مهلات رشد را کردیم. اصلاً فوب کاری کردیم!



ایستگاه تعجب

• حاحیه قرجانی



این رسم که دیگر اوج شیر تو شیری است. در بعضی از جاهای آلمان، قبل از عروسی تمام ظرف و ظروف و وسایل شکستی را می شکنند و همه جای خانه را به گند می کشند تا عروس و داماد آن را تمیز کنند و به این وسیله، هم تمیزی را یاد بگیرند و هم به همه ثابت کنند که زن و شوهر چقدر در کارهای خانه به هم کمک می کنند؛ بل الفالقا

دنیای عجیب و غریب ماها

می گویند عصر عصر اتم و تکنولوژی و تاکسی پرنده و شیر درنده و آدم‌های هوشمند و این حرف‌هاست. اما باورتان می شود که توی همین عصر گوکولی مگولی، در بعضی از جاهای کره زمین بفت برگشته این انسان دو پاچه رسم و رسوم عجیبی دارد؟ چند تا از این‌ها را برایتان می گویم: در شمال همین کشور اسپانیا رسم پرش از روی کودکان وجود دارد. یعنی بچه‌های فردسال زبان بسته را روی زمین می فوابانند و از روی آن‌ها می پرند! می فواهند با این کار شیطان را از آن‌ها دور کنند. مردها لباس‌های شیطانی تن می کنند و در میان کودکان می‌دوند و از رویشان می‌پرند. حالا اینکه لباس شیطان چه جوری است و این‌ها بهمانند یکی نیست شیطان را از خود این مردهای شیطان دور کند!



در برزیل جوان‌ها برای اینکه ثابت کنند فقیر قوی هستند، دستشان را داخل سبد پر از مورچه‌های گازی فرو می‌کنند! که مردم به آن‌ها بگویند: «پسر شجاع» ... واقعا که! ...

در تایلند یک روزی وجود دارد به نام «روز میمون» که در آن روز برای میمون‌ها میزهای پذیرایی ترتیب می‌دهند و روی آن خوردنی‌های زیاد می‌چینند و بعد میمون‌ها را دعوت می‌کنند که بیایند و دلی از عزا در بیاورند! می‌گویند در این روز میمون‌ها در حدود سه هزار کیلو انواع میوه‌ها و سبزی‌ها را میل می‌کنند ... الهی که کوفتشان نشود!

ایستگاه شعر

• سعیده موسوی زاده



انشا

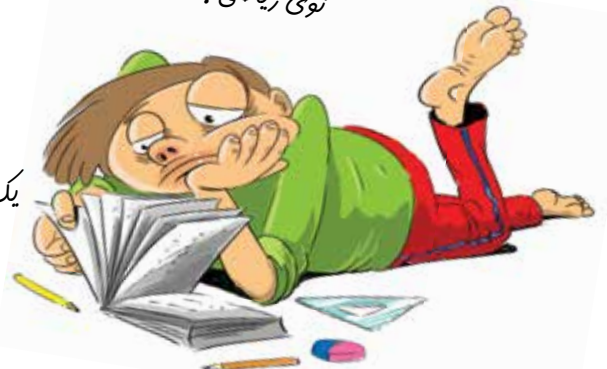
هی فکر کردم فکر کردم
در باره آینده و کار
یا می شوم آقا مهندس
یا می شوم آقای معمار

یا می شوم نانوای ماهر
وا می کنم یک نانوایی
یا می فرم باغ بزرگی
یک روز توی روستایی

یا می فرم ماشین سنگین
قاور، اگر هم شد تریلی
یا می شوم فوآنده ای توپ
میفوانم از مینون و لیلی

با این همه تصمیم و نقشه
این شغل های پورا پورا
مغزم مساجی هنگ کرده
فکرم شده قاطی و ناچور

باید بفوابع تابینم
فردا چه تصمیمی بگیرم
فعلا که پای درس و مشقم
توی ریاضی باز گیرم



وقتی که در حمام شیر آب باز است
احساس من آن جا شناور مثل غاز است
انگار روی موج در دریاچه هستم
بی پامه با پیژامه ای بی پایه هستم
غرق فیالاتم در این دریاچه گرم
مثل پر قوه حوله حمام من نرم
در پشمه های آب گرمم زیر این دوش
با قل قل آب زلال نسبتاً جوش
آه از صدای چک چک و شر شر آن
مس می کنم خود را دقیقاً زیر باران
بوی بنفشه می دهد صابون و شامپو
روی سرم تاجیست از گل های فوش بو
یک ماسک مو دارم که با عطر فیار است
یادآور سر سبزی و بوی بهار است
وقتی بثار آب می پیچد چه عالیست
خود را میان ابرها مس می کنم بیست
اما صدای رعد می پیچد به ناگاه
ابر فیالم پاره پاره می شود آه!
وقتی به در با مشت می کوبد پدر جان
از مس و مالم می شوم فوری پشیمان
می گوید این حمام کوچک نم کشیده
این گل پسر هم مثل اردک نم کشیده
یک ساعت و نیم است شیر آب باز است
در فکرهای ییفود و دور و دراز است
دریاچه ها فشکیده و بی آب مانده
این جویمه غاز ما ولی در فوابع مانده

سنگین

ایستگاه کون



تخمین غلط

«هقانی به نزد سلطان شکایت بُرد که مأمورین تو به من اِجھاف می‌کنند. آتان یک «مَن» گندم مرا به ده «مَن» تخمین می‌زنند و از من مالیات ده مَن را می‌گیرند. سلطان نگاه کرد و دید مرد «هقان ریش بلندی دارد به او گفت: «با ده مَن ریش فبالت نمی‌کشی که با ده مَن ریش به دروغ از مأمورین من شکایت می‌کنی؟»
«هقان دیگر حرفی نزد و روان شد. سلطان دستور داد تا او را برگردانیدند. سپس رو به او کرد و گفت: «چرا دیگر سفن نگفتی؟»
گفت: «از سلطانی که یک مثال ریش مرا به ده مَن تخمین می‌زنند، بعید نیست که مأمورینش یک مَن گندم را ده مَن تخمین بزنند»

«کتابخانه لطایف»



چوب‌های سقف

شش‌سوی قانه‌ای که ریه کرده بود. شب اول متوجه شد چوب‌های سقف صرا می‌دهد. از صاحب‌خانه علت را پرسید.
صاحب‌خانه گفت: چوب‌های سقف به زکر فراوان مشغولند. مرد شگفت زده شد و همین‌طور که پا به فرار گذاشته بود، گفت: اگر چوب‌ها به سبزه بیفتند چه فایده سرم‌کنم؟

«رساله دلگشا»

محاسبه دقیق

معروف است که ممبر شاه قاجار روزی از وزیرش حاج میرزا آقاسی پرسید: «این هوض که جلوی عمارت تفت مرمر واقع شده، گنجایش چند کاسه آب را دارد؟»
حاج میرزا آقاسی هر چه فکر کرد، جوابی نیافت. ناچار گفت: «قربان من سواد کافی ندارم. این موضوع را بهتر است از یکی از اهل علم که اطلاعات کافی دارند، سؤال بفرمایید»
شاه امر کرد تا طلبه‌ی مطلعی آوردند. سؤال خود را با وی تکرار کرد. طلبه جواب داد:
- تا کاسه چه اندازه باشد؟ اگر کاسه به اندازه نصف هوض باشد دو کاسه، و اگر به اندازه ثلث هوض باشد، سه کاسه، و اگر به اندازه ربع هوض باشد، چهار کاسه ...
شاه گفت: «بس است، بقیه را فحومیدم.»

«بر بویه کوبی‌ها»





خادر فاضلی

بامزه‌ترین عیادت

مادر گفت: «عیبی ندارد. این دو تا اطلاق هم را فوب می‌دانند. یک جوری با هم کنار می‌آیند. من احمد را هم همراهش می‌فرستم که عیادت راحت باشد...»

این جوری که مادر بزرگ از صفرقان تعریف می‌کرد، ترسیدم که همراه پدر بزرگم به عیادت او بروم اما وقتی دیدم مادر بزرگ با این پیشنهاد مادر، که به شرط همراهی من، با پدر بزرگ به ملاقات صفرقان برویم، نتوانستم نه بگویم.

توی راه، پدر بزرگ متوجه اضطراب من شد. آرام و به شوقی گفت:

- این زن‌ها همه چیز را سفت می‌گیرند... بابا جان! عیادت کردن که این حرف‌ها را ندارد. برای جنگ و دعوا که نمی‌رویم. چهار تا کلام ما می‌گوییم، چهار تا جواب هم او می‌دهد و دو تا کمپوت هم می‌کناریم بالای سرش و بر می‌گردیم...»

معلوم بود که پدر بزرگ از قبیل برای سؤال و جواب‌های احتمالی، جمله‌هایی را در زهنش آماده کرده بود.

صفرقان همان طوری بود که من تصورش را کرده بودم؛ مردی بسیار بدافلاق و عبوس. انگار که از همه طلبکار بود. من یک گوشه نشستم و سرم را پایین انداختم. عده‌ای مهمان توی اتاق بودند. صفرقان پشان مغرور بود که حتی به پدر بزرگ نگاه هم نکرد. توی رفت فوآب دراز کشیده بود و سقف را نگاه می‌کرد!

پدر بزرگ بالای سرش رفت. پرسید: «صفرقان چه فبر؟ رسم دوستی حکم می‌کند که خدمت برسیم. حالت قطور است؟» صفرقان با فشم گفت: «می‌بینی که ا در حال مرگ

هستم!»

پدر بزرگ فیال کرد که می‌گوید الحمد لله بهتره. یعنی طبیعی هم همین بود که صفرقان چنین جوابی بدهد. این بود که پدر بزرگ

مانده بودم که چه کار کنم! پدر بزرگ پایش را کرده بود توی یک کفش که هر طوری شده، می‌فواهد به عیادت دوستش که مریض بود بروم.

مادر بزرگ گفت: «آقا جان! صفرقان هر هزار سال یک بار فانه ما نمی‌آید! شما از او بزرگ تر هستید. آن همه سال مریض شری، حتی یک زنگ فشک و فالی نذر که احوالت را بپرسد. آن وقت شما می‌فواهی برای احوال پرسی او بروی!»

پدر بزرگ گوش‌هایش سنگین بود... هزار ماشاء الله توی ۸۰ سالگی هنوز کاملاً سرهال بود. دوست نداشت سمعک بزند. من مانده بودم بین مادر بزرگ و پدر بزرگ و هر چی مادر بزرگ می‌گفت، با صدای بلند در گوش پدر بزرگ می‌گفتم! او هم لبفند می‌زد و آرام و با هوسله جواب می‌داد.

مادرم که جر و بحث آن‌ها را دید، جلو آمد و رو به مادر بزرگ گفت: «مادر جان! حالا که آقا جان دلش می‌فواهد برود، چرا نمی‌کنارید؟ ایرادی ندارد. بگذار بروم یک سری به دوستش بزنم و برگردم.» مادر بزرگ قیافه‌ی حق به جانبی به خودش گرفت و گفت: «مادر جان! من که نمی‌گویم نروم. اما این صفرقان را که شما نمی‌شناسید. ناسلامتی از دوستان قدیمی ماست. اما پشان کینه شتری دارد که تگو. صد سال پیش آقا جانم یک حرفی به او زده و از آن موقع تا حالا با ما قهقور کرده‌ا الان هم جلوی چشمم است. کافی است آقا جانم را ببیند و جلوی دوست و دشمن صد تا گلایه و حرف بارش کند. گناه دارد مادر جان! با تلفن هم می‌تواند هالش را بپرسد! تو که نمی‌دانی این مرد فقیر بدافلاق و بر عنق است!»



خانم کتک‌زن

سعدیه موسوی‌زاده

وای مامان، مامان، مامان
شیشه پنجره را مامان شست
تک تک آجرها، کاشی‌ها
سقف را ساعت را
رادیو، تلویزیون
میز و یفقال و بقاری و کمدها،
همه را در وان شست
وای مامان، مامان
راه پله، نرده
پشت بام و کولر،
آسمان را حتی،
ابره‌های دودی،
بال و پرهای کلاغان سیاه
همه را آسان شست
عید می‌آید و ما خانه تکانی داریم
جان فحشانی داریم
مثل یک لشکر در حال فرار
شل و وارفته، ولی گوش به
فرمان هستیم
همه در خدمت مامان هستیم

دست‌هایش را به آسمان بلند کرد و گفت: «المرالله»
پشم‌های صفرخان نزدیک بود از عرقه بیرون بیاید. پدر بزرگ
آرام و شمرده گفت: «وضع خورد و فوراً آلت که خوب است؟
باید درست و مسابی غذا بخوری تا بهتر شوی. راستی این
روزها غذایت پی هست؟»
صفرخان با ششم گفت: «هیچی! کوفت می‌خورم. با زهرمار،
خوب است؟»

پدر بزرگ خوب نشنید که او چه می‌گوید. برایش مهم هم نبود.
فقط عرس زده بود که مثلاً فلان غذا را می‌خورد. این بود که
گفت: «نوش چاینت عزیزم. خوب بفر که ان‌شاءالله به زودی
زود خوب می‌شوی!»

صفرخان، با شنیدن این حرف از رفتن فوابش نیم‌فیز شد. چند
نفر مهمانی که توی اتاق بودند، زیر زیرکی می‌فندیدند. آن‌ها
مطمئن بودند که پدر بزرگ و صفرخان با هم شوقی می‌کنند.
پدر بزرگ فکری کرد و دوباره پرسید: «راستی اکثرت کیست؟
این روزها تشفیص درد فیلی مهم است. چه کسی برای طبابت
می‌آید؟»

صفرخان نگاهی به مهمان‌ها کرد و بعد زل زد توی پشم پدر بزرگ
و گفت: «آقا جان! طبیب من عزرائیل است! همان که جان
آدم‌ها را می‌گیرد. فیالت رامت شد!»

پدر بزرگ آرام گفت: «خوب است. پزشک خوبی است. امیروارم
که قرمش برای شما فیر و مبارک باشه...»
مهمان‌ها همگی شروع به فندیدن کردند. صفرخان
نمی‌دانست چه کار کند و چه بگوید. وقتی که فنده مهمان‌ها
را دید، او هم ناگهان شروع کرد به فندیدن. پدر بزرگ
هم فندید.

صحنه عجیبی پیش آمده بود. صفرخان خیال کرد که پدر بزرگ
با این حرف‌ها می‌فواسته با او شوقی کند و کدورت‌های
گذشته را از بین ببرد...

وقتی که به خانه آمدیم، هیچ‌کس باور نمی‌کرد که چه اتفاقی
افتاده است. ما آنقدر در خانه صفرخان فندیدیم که یادمان رفت
کمپوت‌هایی را که برای او برده بودیم، به او بدهیم. دو نفری با
پدر بزرگ نشستیم و گفتیم و فندیدیم و کمپوت‌ها را خوردیم.





پادشاهان را خیری نیست!

• کتابیون کیاجی

است. دست و پایش را گرفتند و او را به دیوانه‌خانه بردند. پیرمرد بیچاره از تمام دیوانه‌ها دیوانه‌تر شده بود. یک سال بعد، یک روز پادشاه تصمیم گرفت برای سرکشی به بیمارستان روانی، به بیمارستان برود. از قضا پیرمرد را آنجا دید. فخری کرد و گفت: «آیا من تو را جایی ندیده‌ام؟» پیرمرد گفت: «معلوم است که دیده‌ای! من همان پیرمردی هستم که وسط زمستان انجیرهای باغم را برای شما آوردم و... حالا هم می‌فروهم بعد از یک سال حضور در دیوانه‌خانه، به خانه‌ام برگردم...»

پادشاه از شنیدن شرح حال پیرمرد بیچاره دلش سوخت و گفت: «به خاطر این همه ضرر و زیانی که دیده‌ای دستور می‌دهم اکنون تو را به خزانه پادشاهی ببرند و هر چه دلت می‌خواهد از آنجا برداری و به قانه‌ات برگردی و هالاش را ببری!»

پیرمرد گفت: «من هیچ چیزی نمی‌خواهم. فقط اگر لطف کنی و به من یک اره و یک گونی آهک و یک کتاب مقدس بدهی تا قیامت از شما ممنون فوادم شد.»

پادشاه و همراهانش از این درخواست پیرمرد تعجب کردند. پادشاه پرسید: «این همه طلا و جواهر در خزانه وجود دارد، آن وقت تو فقط این چیزها را از من می‌خواهی؟ باید راز این موضوع را به ما بگویی.»

پیرمرد گفت: «قریبانم! من دیگر هیچ چشم طمع به مال دنیا ندارم! من اره را برای این می‌خواهم که بروم و آن درخت تنس را ببرم که دیگر میوه ندهد! این گونی آهک را هم روی ریشه آن می‌ریزم که ریشه‌اش را بسوزاند. فرزندان و نوه‌هایم را به این کتاب مقدس قسم فوادم داد که هیچ وقت به خاطر طمع به مال دنیا برای کسی هدیه نبرند...»

پیرمرد این را گفت و در مقابل پشیمان هیبت زده پادشاه و دیگران وسایلی را که فواسته بود برداشت و از آنجا خارج شد.

«مگه الکی است که هر پیرمردی از راه برسد، برود پادشاه را ببیند!»

در همین هنگام پادشاه به قصر شکار از کاخ خارج شد! پیرمرد جلو دوید و سپر انجیرها را جلو پشیمان پادشاه گرفت. پادشاه با تعجب پرسید: «این دیگر چیست؟»

پیرمرد گفت: «قریبانم! انجیر است. آوردم که شما میل بفرمایید. شاید بخت من پیرمرد هم باز شود و به نان و نوایی برسیم!» پادشاه پتت تا از انجیرها را خورد و فوشش آمد. روبه نگهبان‌های قصر کرد و گفت: «این پیرمرد در فراشخانه بماند تا من بروم و برگردم!»

باری پیرمرد را به فراشخانه بردند تا در آنجا منتظر بازگشت پادشاه شود. اما از بخت بد پیرمرد، توی آن سوز سرما و برف شکار فوبی نصیب پادشاه نشد. بنابراین او مجبور شد چند روزی توی سرما دنبال شکار بگردد. بعد با چند تا خرگوش شکار شده، برگشت و از بخت بد پیرمرد، از یکی دیگر از دروازه‌های قصر داخل رفت و پیرمرد نگون بخت را ندید.

پیرمرد که چند روز داخل فراشخانه مانده بود، او هر چه مابرای خودش را برای نگهبان‌ها می‌گفت، کسی به او توجه نمی‌کرد. بنابراین پیرمرد شروع به داد و هوار کرد که: «آی! نفس کش! یالا! زود باشید مرا پیش پادشاه ببرید!» نگهبان‌ها به خاطر اینکه سر و صدای پیرمرد را بفوبانند، او را داخل یک انباری انداختند. پیرمرد داد و هوارش را شدیدتر کرد. که باید پادشاه را ببیند.

نگهبان‌ها دیگر مطمئن شدند که او دیوانه

راویان افسار و طوطیان شکر شکن شیرین گفتار و قالی‌بندان روزگار نقل کرده‌اند که در یکی از روزهای بسیار سرد و برفی زمستانی، پیرمرد باغبانی در میان درختان باغش، چشمش به درخت انجیری افتاد که میوه‌داره بود! حالا پیرمرد وسط آن همه برف و سرما توی باغ چه کار می‌کرد، فرامی‌داندا به هر حال پیرمرد با خودش گفت: «چل القالقا چه اتفاق عجبی! مثل اینکه شانس در خانه‌ام رزه است! بهتر است این انجیرها را بچینم و آن را پیش پادشاه ببرم. شاید او فوشش بیاید و پاداش فوبی به من بدهد!»

پیرمرد با دقت انجیرها را چید و بعد شال و کلاه کرد و به طرف کاخ پادشاه راه افتاد. توی راه چه فکرها که با خود نکرد: - هتما پادشاه کیسه طلا به من فوادم داد. من با آن طلاها اول یک ماشین فوب می‌خرم و بعد نوه‌هایم را توی آن می‌ریزم و همه را می‌برم! گردش!

کسی حق ندارد با ماشین من حتی یک بوقه بزند. ماشین که بچه بازی نیست! مگر بچه هم اینقدر توی ماشین شلوغ کاری می‌کند؟ هواس راننده را - که من باشم - نباید کسی پرت کند.

پیرمرد توی خیالات بود که ناگهان دید جلو دروازه‌های قصر پادشاه رسیده است. او هر چه به نگهبانان قصر اصرار کرد که بگذارید پادشاه را ببیند، آن‌ها اجازه ندادند و گفتند:



مشاور نهایی

گزینه‌هایی که پیش از انتخاب رشته حتماً باید به آن‌ها فکر کرده باشیم این قسمت: مشاور ما چه کسی است؟

برای نوشتن یک مقاله خوب، یک تحقیق علمی یا حتی برای هر انتخابی، پیش از هر چیز، سؤال‌ها اهمیت دارند. چرا سیب به زمین افتاد و به آسمان نرفت؟ این سؤالی است که باعث شد نیوتون جاذبه را کشف کند، باقی مخترعان او را بشناسند و نمره علوم یک دانش آموز را به همان سببی که از درخت افتاده بود وصل کرد! سؤال‌ها در مشخص شدن ادامه مسیر نقش دارند و شما را قدم‌به‌قدم به هدف نزدیک می‌کنند.

چرا درس می‌خوانید؟ چرا از یک درس متنفرید و در عوض عاشق یک درس دیگر هستید؟ زمانی که رشته‌ای را انتخاب می‌کنید حواستان به بقیه دوستانتان نیز هست؟ چرا یکی ریاضی را انتخاب می‌کند یکی تجربی را؟ چرا به رشته‌های کاردانش می‌گویند بی‌کلاس؟ اگر در اوضاع کنونی، کار کردن در رشته محبوبتان سخت باشد چه؟ اگر رشته‌ای را که دوست دارید، درآمد چندانی نداشته باشد باز هم آن را انتخاب می‌کنید؟ اصلاً مانعی که در سر راه شغل آینده‌تان هست خبر دارید؟ فرق راهنمایی خوب و راهنمایی بد چیست؟ ارزش‌گذاری‌ها، انتخاب‌های خوب و بد از کجا می‌آیند؟ اصلاً به قول سهراب: «گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست؟» در این شماره با هدیه، کیانا، مینا و ریحانه گفت و گو می‌کنیم تا بفهمیم اهمیت این سؤال‌های بی‌ربط به انتخاب رشته چیست. هر کدام از این دانش‌آموزان رشته متفاوتی را انتخاب کرده‌اند و حالا راحت‌تر می‌توانند به سؤال ما درباره لزوم وجود مشاوره پاسخ بدهند. این صفحه را تا خرداد، هر ماه، در مجله دنبال کنید.

هدیه ظهیری: ۱۵ ساله است. اگرچه علاقه‌مند به

بازیگری است اما با خودش فکر کرده باید رشته ریاضی را ادامه بدهد. او اعتقاد دارد درس‌های هنرستان آسان‌اند و او دوست داشته درس‌های سختی بخواند. با این حال می‌گوید: البته الان هم نمی‌دانم چه می‌شود؟ خیلی از دخترها مدرک ریاضی دارند اما نتوانسته‌اند شغل‌های خوبی داشته باشند.



مشاور اصلی شما در ادامه تحصیل و انتخاب شغل چه کسی است؟

مینا: خب ما از هر کسی سؤالاتی می‌پرسیم و نتایجی می‌گیریم. اما مشاور اصلی خودمان هستیم. چرا؟ چون هیچ کسی جای ما نیست. شرایط ما، استعداد و موقعیت ما را نمی‌دانند. در نهایت این ما هستیم که تصمیم می‌گیریم.

کیانا: من هم با مینا موافقم. چون بقیه اصلاً جای ما نیستند. بگذارید مثالی بزنم. همه فکر می‌کنند رشته من آسان است و به همین دلیل آن را انتخاب کرده‌ام. اما هیچ کس نمی‌داند که من باید چند پروژه تحویل بدهم. چند طرح بکشم و اگر خراب شد درستش کنم. در مقابل خیلی‌ها به طعنه می‌گویند: «در رشته توفیق آدم می‌خورد و می‌خوابد». اما من معلمان سخت‌گیری دارم. گاهی شب‌بیداری می‌کشم تا بتوانم کارهای عملی‌ام را تمام کنم، خب در این شرایط آیا دیگران می‌توانند مشاور من باشند؟

مینا: بگذارید من بگویم که منظورم از اینکه خودمان مشاور خودمانیم این است که ما قدرت تحلیل و تجزیه داریم. در رشته انسانی کسی را دیده‌ام که باخته و کسی را دیده‌ام که بسیار موفق شده. من باید بعد از مشورت با آن‌ها جمع‌بندی‌هایی انجام بدهد و خودم انتخاب کنم.

هدیه: ولی باز همه چیز به ما برمی‌گردد. چون هیچکس قرار نیست در آینده ما حضور داشته باشد و صدمات انتخاب اشتباه ما را برعهده بگیرد. یا شاید افراد که راه‌حل ارائه می‌دهند و برایمان راهکار پیشنهاد می‌دهند دلشان بخواهد ما را مسخره کنند و علایق ما را نادرست بدانند. پس در واقع در مشاوره نمی‌توان اولویت را به دیگران داد؟

کیانا کی پور: او هم ۱۵ سال سن دارد و رشته طراحی و

دوخت را انتخاب کرده است. می‌گوید از اول خیلی به خیاطی علاقه داشته است و دوست داشته تا لباس‌های جدیدی طراحی کند. کیانا می‌گوید همیشه به لباس‌ها دقت می‌کند و تلاش می‌کند شیوه دوخت و مدل آن‌ها را تجزیه و تحلیل کند. به همین دلیل هم تصمیم گرفته تا در هنرستان این رشته را بخواند. البته او نظر مخالفی با هدیه دارد: «اتفاقاً درس‌های هنرستان اصلاً ساده نیست. مفصل برایتان توضیح می‌دهم.»



مینا یوسفی‌فر: در معرفی خودش می‌گوید: «من از

همان بچگی دوست داشتم به دیگران چیزهایی یاد بدهم و خانم معلم باشم. حالا هم چنین تصمیمی دارد. می‌خواهم در آینده دبیر شوم. البته اول می‌خواهم چندسالی در دبستان کار کنم و به بچه‌هایی که سن کمتری دارند چیزهایی یاد بدهم اما هدف اصلی‌ام تدریس ادبیات است. به همین خاطر هم رشته انسانی را انتخاب کرده‌ام.



ریحانه میرزاده: ریحانه رشته گرافیک را برای ادامه

تحصیل در دوره دوم دبیرستان انتخاب کرده است. او می‌گوید هدف اصلی‌ام این است که در آینده عکاس شوم. البته هنوز نمی‌دانم در کدام شاخه عکاسی می‌توانم شروع به کار کنم و استعدادم در کدام بخش است. اما به طور کلی به کارهای هنری و البته هنرهای دستی از اول علاقه داشتم.





اگر در انتخابمان اشتباه کنیم چه؟

هدیه: اگر ما اشتباه کنیم، می‌گوییم اشتباه خودمان بوده و باید عواقبش را تحمل کنیم. اما برای من تاوان اشتباه و دخالت دیگران را دادن سخت‌تر است. من این تجربه را دارم، با انتخاب دیگران تصمیم گرفتم. شکست خوردم و این اشتباه برایم آزاردهنده بود.

کیانا: زاستش من هیچوقت قصد اشتباه ندارم چون اگر اشتباه کنم ممکن است نتوانم چیزی را درست کنم و باید تصمیم‌های درست بگیرم. به همین دلیل در انتخاب و تصمیم‌هایم حواسم را جمع می‌کنم.

مینا: قطعاً انسان جایزالخطاست. آدم‌ها اشتباه می‌کنند تا راه درست را پیدا کنند. ولی همیشه فکر می‌کنم اگر خودم اشتباه کنم و بعد درستش کنم بهتر از این است که دیگران همیشه بگویند تو چون راهت اشتباه است نباید فلان مسیر را انتخاب کنی. بگذارید اعتراف کنم: من اگر اشتباه کنم خودم را سرزنش می‌کنم.

هدیه: آدم‌ها می‌توانند کاری انجام بدهند که اشتباه باشد. مشکل این است که فکر می‌کنیم جایی برای جبران نداری. ولی آدم تا زمان مرگ می‌تواند چیزهایی را یاد بگیرد و اشتباهاتی را درست کند.

ریحانه: من فکر می‌کنم درصد اشتباه ما کمتر از این است که با راهنمایی نادرست کسی همراه شویم. ما می‌دانیم توانایی مالی کاری را داریم یا نه. می‌دانیم رد درس خوانی هستیم یا نه. می‌دانیم علاقه و استعداد و توانایی انجام کاری را داریم یا نه. اما افراد زیادی نمی‌دانند و با فکر خودشان ما را راهنمایی می‌کنند.

هدیه: یک مسأله مهم این است که ما سال‌های کمی زندگی کردیم و فکر می‌کنم هر کسی ممکن است علائق و سلیقه‌اش تغییر کند. ممکن است ده سال بعد من به دنبال یادگیری چیز متفاوتی بروم و همان موقع شروع جدیدی داشته باشم.

پس مشاوره‌های تحصیلی چی؟

مینا: بله مشاور تحصیلی وجود دارد. افرادی پولی دریافت می‌کنند و راهنمایی‌هایی می‌کنند اما آن‌ها جای ما نیستند و شرایط اصلی زندگی و استعداد افراد را نمی‌دانند.

هدیه: من معتقدم مشاور می‌تواند راه را به ما نشان بدهد اما نمی‌تواند انتهای مسیر را به ما بگوید.

ریحانه: به نظر من زمانی که می‌خواهیم مسیری را انتخاب کنیم تحقیق و مطالعه مهم است. چون آدم نمی‌تواند همه چیز را تجربه کند. به همین دلیل شاید مشاوره به معنی شخص نباشد. شاید به معنی جست‌وجو و تحقیق است. و خیلی مهم است که درباره سستی‌های مسیری که انتخاب می‌کنیم چیزهایی بدانیم.

و پدر و مادرها؟

هدیه: می‌دانید پدر و مادرها هم ممکن است گاهی بنابر سلیقه خودشان عمل کنند. به این فکر می‌کنند خودشان چه رشته‌ای را دوست داشته‌اند و آن را به فرزندشان پیشنهاد می‌دهند. یا دوست دارند تو شغلی را داشته باشی که آن‌ها آرزویش را دارند. اما این انتخاب درست نیست.

کیانا: ولی مادر و پدر من همراه من بودند. گفتند هر کاری سختی ای دارد. آیا حضری آن را بپذیری؟ اما خیلی‌های دیگر می‌گفتند تو نمی‌توانی و حوصله کار عملی نداری.

واقعیت این است که من رشته‌ام را دوست داشتم.

مینا: من با والدینم جور دیگری صحبت می‌کنم. تصمیم را می‌گیرم و بعد با آن‌ها مطرح می‌کنم. از آن‌ها می‌پرسم آیا درباره تصمیم من نظر موافق مخالفی دارند. آن‌ها هم می‌گویند و بعد تصمیم نهایی را می‌گیرم.

سفالگری در خانه

سفال یکی از زیباترین و آرامبخش‌ترین صنایع دستی است که با استفاده از خاک رس به راحتی می‌توان در خانه ساخت.

مواد لازم

- گل سفالگری یا خمیر چینی
- وردنه
- ظرف تو گود به عنوان قالب
- قلم‌مو و رنگ اکریلیک برای رنگ‌آمیزی
- داخل ظروف.

- ابتدا گل را خوب ورز می‌دهیم.
- پس از آماده‌شدن گل، آن را روی روزنامه پهن می‌کنیم و با استفاده از وردنه به ضخامت یک سانت باز می‌کنیم.
- دور آن را به شکل دایره برش می‌زنیم.
- ظرف مورد نظر برای قالب‌گیری را با استفاده از کیسه فریزر می‌پوشانیم و گل را داخل ظرف قرار می‌دهیم.



۲



۱



۳



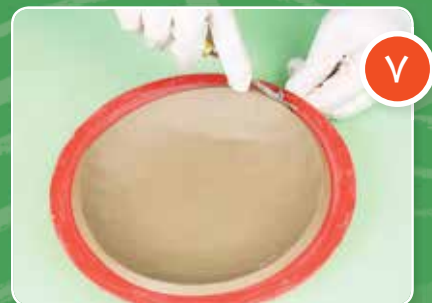
۴



۵



۶



● پس از چند ساعت که گل سفت شد، آن را از قالب جدا می‌کنیم و می‌گذاریم تا کاملاً خشک شود.

● پس از خشک‌شدن، طرحمان را روی ظرف می‌کشیم و روی آن روغن جلا می‌زنیم.



کنتلت

در این کنتلت از گوشت استفاده نشده است، اما اگر دوست داشته باشی می‌توانی کمی مرغ خردشده به آن اضافه کنی. حتی می‌توانی با کم‌وزیاد کردن مواد، تغییراتی در مزه آن بدهی. مثلاً به جای فلفل دلمه‌ای، کلم بروکلی بریزی.

روش تهیه

■ کدو و هویج را با رنده درشت رنده کن. (تنبلی نکن، مطمئنم گوشه ذهنت به چرخ گوشت یا غذاساز فکر می‌کنی. ■ فلفل دلمه‌ای را اضافه کن و هم بزن. ■ نمک و فلفل و سس فلفل تند را به مخلوط اضافه کن و دوباره هم بزن. الان جای غرزدن است که خب یک دفعه بگو همه مواد را اضافه کن و هم بزن. نه جانم، یکی یکی اضافه کنی بهتر مخلوط می‌شود. ■ حالا نوبت آرد و پس از آن تخم مرغ است. و البته مخلوط را هم بزن و با خود تکرار کن: هم می‌زنم، پس هستم. ■ روغن را در تابه بریز و صبر کن تا داغ شود. نه آنقدر که روغن دود کند و بسوزد. ■ یک قاشق غذاخوری از مخلوط را بردار و در تابه بریز. این کار را تکرار کن تا تابه پر شود. ■ وسط هر کنتلت یک تکه پنیر بگذار. از کنتلت اول شروع کن که کمی خودش را گرفته است. ■ دوباره یک قاشق غذاخوری از مخلوط را بردار و روی پنیر بریز. به این ترتیب، پنیر لذیذ بین کنتلت‌ها جا خوش می‌کند. ■ همین که یک طرف کنتلت سرخ شد، آن‌ها را پشت‌ورو کن تا طرف دیگر هم سرخ شود. ■ لذت خوردن کنتلت را با پنیر بین آن دوچندان کن، نوش جان.

مواد لازم

- کدوی سبز متوسط: ۳ عدد
- هویج: ۲ عدد
- فلفل دلمه‌ای خردشده به صورت نگینی: ۱ قاشق غذاخوری
- پنیر پیتزای رنده نشده: ۸ تکه
- نمک و فلفل: به اندازه لازم
- آرد: ۲ قاشق غذاخوری
- تخم مرغ: ۱ عدد
- سس فلفل تند: ۱ قاشق چای خوری



امروز می‌خواهم به شما ترشی گوجه‌فرنگی را آموزش بدهم. مواد داخل این ترشی پخته می‌شوند؛ بنابراین می‌توانی بلافاصله پس از سرد شدن آن را میل کنی. می‌توانی به‌ازای هر کیلو گوجه‌فرنگی یک لیوان سرکه و یک قاشق غذاخوری نمک اضافه کنی. ولی اگر بخواهی طعم ملایم‌تری داشته باشی، سرکه را کمتر بریز. یادت باشد چون این ترشی، نسبت به ترشی‌های دیگر، سرکه و نمک کمتری دارد، باید آن را در یخچال نگهداری کنی.

گوجه ترشی‌فوری

- گوجه‌فرنگی: ۲ کیلو
- گل‌کلم: ۱ عدد کوچک
- کرفس خردشدهٔ نگینی: ۳ قاشق غذاخوری
- هویج: ۲ عدد
- سیر: ۳ حبه
- سرکه: ۲ لیوان
- نمک: ۲ قاشق غذاخوری
- نعناعی پودر شده: ۱ قاشق مرباخوری

■ گوجه‌فرنگی‌ها را در غذاساز یا مخلوط‌کن بریز و آن‌ها را پوره کن. اگر دوست داشتی قبلش، پوست گوجه‌ها را بگیر. ■ گل‌کلم و هویج‌ها را خوب بشور و سپس خرد کن. هویج را نگینی خرد کن. ■ سیرها را پوست بکن. ■ یک قابلمهٔ مناسب روی گاز بگذار و پورهٔ گوجه‌فرنگی را داخل آن بریز. بهتر است قابلمه بزرگ‌تر از حجم مواد باشد تا گوجه‌فرنگی‌ها به بیرون نپزد. ■ همین‌که به جوش آمد، سرکه و نمک را اضافه کن. ■ بگذار ده دقیقه بجوشد. ■ حالا بقیهٔ مواد را داخل آن بریز و بگذار پنج دقیقه دیگر نیز بجوشد. ■ شعله را خاموش کن و صبر کن تا خنک شود. ■ حالا مواد را داخل بطری شیشه‌ای مناسبی بریز، داخل یخچال بگذار و هر وقت خواستی با غذا نوش جان کن.



شلیک آبی



تقریباً از زمان اختراع باروت از آن برای ساخت توپ و تفنگ و پرتاب گلوله‌های جنگی استفاده می‌شود؛ اما آیا می‌توانیم توپی بسازیم که در آن به‌جای باروت و مواد منفجره، از آب برای پرتاب «گلوله دوستی» استفاده شود؟! شاید این توپ آبی به نمادی از صلح و دوستی نوع بشر تبدیل شود!



مواد لازم:

- بطری نوشابه
- مقداری آب
- توپ پینگ‌پنگ
- تیغ موکت‌بر

وقت شلیک توپ است!

- توپ پینگ‌پنگ را تا مقابل صورت خود بالا بیاورید و آن را روی میز رها کنید. بررسی کنید که توپ پس از برخورد با سطح میز تا چه ارتفاعی بالا می‌آید. آیا امکان دارد که توپ در زمان بازگشت تا ارتفاع بیشتری از نقطه رها شدن پرواز کند؟
- با استفاده از تیغ موکت‌بر، یک‌سوم انتهایی بطری نوشابه را جدا کنید و مقداری آب داخل آن بریزید. می‌توانید مقدار آبی را که در این مرحله استفاده می‌کنید با علامت‌زدن روی بطری مشخص کنید.





- توپ را در مرکز استوانه روی آب قرار داده و آن را با دو دست، مقابل صورت خود بگیرید. آن را در همان ارتفاعی نگه دارید که در مرحله اول توپ را رها کردید.
- همه چیز برای شلیک توپ آبی آماده است؛ فقط کافی است به صورت هم‌زمان هر دو دست خود را از بطری جدا کنید تا بطری رها شود و در مسیر عمودی به سمت پایین سقوط کند.
- پس از برخورد بطری با کف میز، توپ پینگ‌پنگ به سمت بالا شلیک می‌شود. با کمک دوستانتان اندازه‌گیری کنید که توپ تا چه ارتفاعی پرواز می‌کند.

صندوق سؤالات:

به نظر شما چه نیرویی باعث برتاب

توپ پینگ‌پنگ می‌شود؟

پیش‌بینی کنید اگر مقدار آب داخل ظرف نصف شود، چه تغییری در ارتفاع پرواز توپ ایجاد می‌شود؟ درستی پیش‌بینی خود را با انجام آزمایش بررسی کنید.

مسابقه ویژه:

از شلیک توپ آبی خود فیلم کوتاهی بسازید، و آن را از طریق شبکه‌های اجتماعی برای ما ارسال کنید. ما به بهترین فیلم‌های ارسالی جایزه می‌دهیم. با هم ببینیم:



در فیلم کوتاه زیر مراحل ساخت و شلیک توپ آبی را با هم می‌بینیم. برای مشاهده این فیلم، می‌توانید کد تصویری (QR-Code) کنار فیلم را با گوشی‌های هوشمند بخوانید. برای این کار می‌توانید از یک نرم‌افزار رایگان مانند «QR Code Reader» یا «QR Code Scanner» استفاده کنید.



نرمش ذهن

جای علامت سؤال کدام یک از گزینه‌های الف ب ج د درست است؟

$$\text{●} + \text{▲} = ۸$$

$$\text{★} - \text{■} = \text{■}$$

$$\text{●} - \text{▲} = ۴$$

$$\text{■} + \text{★} = ۱۲$$

$$\text{▲} + \text{●} - \text{★} + \text{■} = ?$$

الف) ۲

ب) ۴

ج) ۸

د) ۰

۲

جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید و بنویسید.

$$۱ + ۴ = ۵$$

$$۲ + ۵ = ۱۲$$

$$۳ + ۶ = ۲۱$$

$$۸ + ۱۱ = ?$$

۱

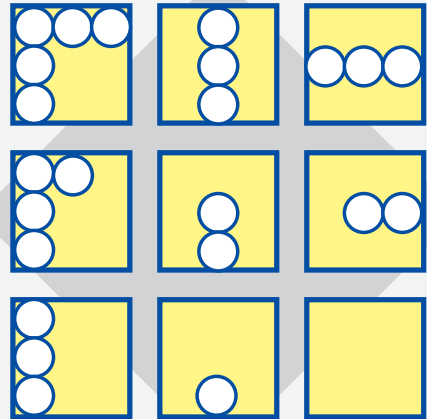
۳	۵			۹		۱
۷	۱			۴		۹
	۴	۹		۵	۳	۷
۹	۷			۲	۳	۴
۴		۶			۱	۵
۱		۳		۷		۹
۸		۴		۳	۷	۵
۵					۹	۴
۲		۷			۴	۳

۳

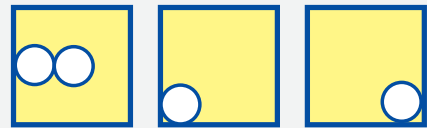
در این جدول سودوکو عددهای ۱ الی ۹ را در هر ردیف افقی بدون تکرار قرار دهید و این کار را در ستون‌های عمودی هم انجام دهید. در ضمن در هر ناحیه ۳×۳ از جدول نیز عددهای ۱ الی ۹ را طوری قرار دهید که هیچ یک از عددها تکراری نباشند.

۴

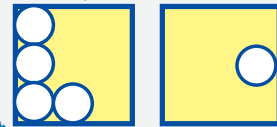
کدام یک از گزینه‌های زیر باید در مربع خالی قرار گیرد؟



الف) ب) ج)



د) ه)



۵

۴۸ ۸۱
۳۶ ۵۷
۵۱ ۹۲ ۷۲

۱۱۲
۴۸ ۴۵
۱۲۶ ۱۴۴
۴۸ ۸۴

عدد نامناسب و ناجور در هر کدام از عددهای این بیضی‌ها کدام عدد است؟

مسابقه

نوجوان باهوش
مهلت ارسال تا
پایان فروردین‌ماه

معما

اگر تعداد تپله‌ها در یک کاسه در هر دقیقه دو برابر شود برای پر شدن کامل کاسه دو ساعت وقت لازم است. آیا می‌توانید حدس بزنید که پس از چه مدت طول می‌کشد تا نصف کاسه پر از تپله باشد؟

راه‌های ارتباطی شما برای ارسال متن و

داستان، پیام‌نگار مجله است به نشانی:

nojavan@roshdmag.ir

و یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

برای نقد و نظر. لطفاً حتماً شهر و پایه تحصیلی

خودتان را هم برای ما بنویسید. از انتشار مطالب و

نظرات بدون اطلاعات کافی معذوریم.

پرنده نجات

درباره نجات آدمها با بالگرد امداد چه می‌دانید؟



حتماً بارها و بارها برایتان پیش آمده که با شنیدن صدای بالگرد (هلیکوپتر)، در آسمان به دنبال آن بگردید و چند دقیقه‌ای هم با ذوق و شوق نگاهش کنید. نگاه کردن به بالگرد، خیلی جذاب است انگار یک سنجاقک بزرگ، از بالای سر آدم حرکت می‌کند اما شاید تا حالا به این موضوع فکر نکرده باشید که برخی از بالگردها، برای نجات دادن و کمک، به پرواز در می‌آیند. خب، احتمالاً حسابی کنجکاو شده‌اید که درباره این بالگردها بیشتر بدانید، برای همین ما سوار یک بالگرد امداد هلال احمر شدیم تا از پروازی مهیج و دشوار برای شما بگوییم. این پرواز کاملاً شبیه پروازهای واقعی است که برای عملیات نجات دائماً انجام می‌شود با این تفاوت که در آن مصدوم واقعی یا کسی که به کمک نیاز دارد نیست. این پروازها برای آمادگی و تمرین گروه پرواز انجام می‌شود تا در زمان امداد رسانی واقعی، همه چیز خوب پیش برود.

وقت پرواز است

ساعت هفت صبح است و در یک حیاط بزرگ، چند بالگرد سفید و قرمز، در زیر نور خورشید حسابی به چشم می‌آیند و آدم دلش می‌خواهد کنار این غول‌های آهنی برود! ساعت هفت و نیم صبح، یکی از این بالگردها روشن خواهد شد، ولی قبل از آن، همه حسابی مشغول کار هستند. پیش از هر اقدامی باید برای پرواز اجازه گرفت و در روزهایی که هوا خیلی بد باشد، اجازه پرواز داده نخواهد شد. بعد از اینکه اجازه پرواز داده شد، بالگرد به دقت بررسی می‌شود تا سر ساعت مشخصی از روی زمین بلند شود. اینجا نظم، حرف اول را می‌زند و زمان برای نجات آدمها خیلی اهمیت دارد. بالگرد از نزدیک خیلی بزرگ است، آن قدر بزرگ که پانزده نفر به راحتی می‌توانند روی صندلی‌هایش بنشینند. حتی داخل آن وسایل ضروری‌ای را که مردم هنگام وقوع سیل و زلزله به آن احتیاج دارند می‌توان گذاشت. موتور بالگرد که روشن می‌شود سروصدای زیادی ایجاد می‌شود و صدا به صدا نمی‌رسد؛ به همین دلیل، گروه پرواز گوشی‌های مخصوصی می‌گذارند تا بتوانند صدای یکدیگر را خوب بشنوند. بلند شدن بالگرد از روی زمین، با هواپیما خیلی فرق دارد. بالگرد عمود پرواز است یعنی از روی زمین به شکل عمودی، بلند می‌شود. باورش سخت است که آن غول آهنی بزرگ، به سمت آسمان می‌رود.



کوه و خطرات آن

بالگرد از روی زمین خاکی بلند می‌شود و به سمت کوه و رودخانه می‌رود. پرواز در کوه بسیار خطرناک است و گروه پرواز باید حسابی حواسشان به همه چیز باشد چون پره بالگرد و طول بدنه آن زیاد است و در اثر بی‌دقتی ممکن است به کوه برخورد کند. برخی مناطق آن قدر صخره‌ای و شیب‌دار هستند که بالگرد نمی‌تواند به راحتی روی زمین بنشیند و امدادگران باید با کمک برانکارد (وسیله‌ای شبیه تخت کوچک برای حمل مصدوم) و یک سیم محکم و مخصوص، فرد را از روی زمین به داخل بالگرد بیاورند. بعد از پایان عملیات نجات، در صورتی که فرد آسیب دیده باشد، باید خیلی سریع به بیمارستان منتقل شود البته در طول مسیر، امدادگران هلال احمر کارهای لازم را انجام می‌دهند تا به بیمارستان برسند.

وقت بازگشت است

بعد از حدود دو ساعت پرواز سخت تمرینی، وقت بازگشت است. بالگرد پس از انجام دادن مأموریتش همیشه به آشیانه برمی‌گردد. بعد از فرود روی زمین، بالگرد به دقت بررسی شده و اگر مشکلی داشته باشد تعمیر می‌شود، البته بعد از یک پرواز طولانی، حتماً باید مخزن سوخت آن را پر کرد. برای سوخت‌رسانی، یک تانکر بزرگ با ایمنی بسیار زیاد کنار بالگرد می‌آید و کار روزانه گروه پرواز به این شکل تمام می‌شود. آدم‌هایی که در وسط برف و در دل کوهستان گیرافتاده‌اند، مصدومان حوادث، مادرانی که می‌خواهند فرزندی به دنیا بیاورند و ماشینی نمی‌تواند به دنبالشان برود، آسیب‌دیدگان سیل و زلزله و... چشم از آسمان بر نمی‌دارند تا بالگرد امداد هلال احمر از راه برسد. همه این آدم‌ها بعد از خدا، زندگی‌شان را مدیون مردانی هستند که از جان خودشان برای نجات دیگران گذشته‌اند.

پیش به سوی نجات

بالگرد برای کمک و نجات به جاهایی می‌رود که امکان عبور و مرور ماشین وجود ندارد. روی کوه، بالای جنگل، کنار رودخانه، وسط دره و دشت و هر جایی که رفت و آمد سخت یا ناممکن است، بالگرد می‌تواند برود البته کمک کردن و نجات آدم‌ها با بالگرد، سختی‌ها و دردسرهای زیادی دارد. بالگرد به سرعت حرکت می‌کند، از آن بالا همه چیز کوچک‌تر دیده می‌شود و با سرک کشیدن از پنجره‌های دایره‌شکل به بیرون، می‌توان پره‌های بزرگ بالگرد را نیز دید. هیجان از اینجا شروع می‌شود و بالگرد چندین بار در آسمان به سرعت می‌چرخد و خلبان ارتفاع آن را کم و زیاد می‌کند. با نزدیک شدن به زمین‌های زراعی، بالگرد کمی آن طرف‌تر می‌نشیند و چندین بار این کار تکرار می‌شود که کار راحتی نیست. نشستن روی زمین خاکی در زمانی که افراد به کمک نیاز دارند، انجام خواهد شد.



بیشتر بخوانیم

تابع بی‌نهایت و چند داستان دیگر
گردآوری: مصطفی خرامان
ناشر: مؤسسه فرهنگی مدرسه برهان

سال چاپ: ۱۳۹۶

این کتاب شامل ده داستان کوتاه است که هفت داستان آن را نویسندگان ایرانی نوشته‌اند و سه داستان آخر آن از نویسندگان خارجی است. نام بعضی از این داستان‌ها عبارت‌اند از: سرزمین بوق، تالار سایه، تو می‌توانی، و تابع بی‌نهایت. داستان تابع بی‌نهایت حکایت روزهای مدرسه و معلم و درس و... است.



رؤیای پرواز

وقتی کلاس دوم دبستان بودم، معلم از همه پرسید که در آینده می‌خواهید چه کاره شوید؟ من همان موقع برای اولین بار گفتم که می‌خواهم خلبان شوم. دلم می‌خواست هرطوری که شده خلبان شوم چون در زمان کودکی، این حس را داشتم که مثل پرنده‌ها بال‌هایم را باز می‌کنم و از آن بالا، همه زیبایی‌های روی زمین را می‌بینم. بالاخره با تلاش زیاد، به هدفم رسیدم و خلبان شدم. اولین بار در هوای ابری و در کنار استاد پرواز کردم. آن موقع کمی ترسیدم چون حس می‌کردم از همه چیزهایی که روی زمین به آن‌ها علاقه دارم، فاصله می‌گیرم. این حس ترس، پس از مدت کوتاهی تبدیل به یک حس خوشایند و لذت‌بخش شد چون همان حس پرندگی دوران کودکی را در من ایجاد کرد. به هر چیزی که فکر می‌کردم با اشتیاق رسیدم و در نهایت خلبان بالگرد امداد شدم که سختی‌ها و خطراتی را دارد. کسی که می‌خواهد خلبان بالگرد امداد شود، باید جسور باشد و با از خودگذشتگی، به کمک آدم‌ها برود.



سید علی خمیسی، خلبان و مدیر کل مرکز امداد و نجات هوایی هلال‌احمر

شرط خلبان شدن خوب درس خواندن است

وقتی یازده سال داشتم، یک بالگرد در حیاط صداوسیما کرمان بود که همیشه در مسیر مدرسه آن را می‌دیدم و دلم می‌خواست نزدیکش بروم، ولی دور حیاط نرده کشیده بودند. از همان زمان به بالگرد علاقه پیدا کردم و وقتی بزرگ شدم، تصمیم گرفتم خلبان شوم و با تلاشی که کردم، توانستم به آرزویم برسم. خلبانی بالگرد امداد، شغل راحتی نیست و باید حتماً به این کار علاقه داشته باشید. سختی کار ما فقط در پرواز نیست و باید در زمان کمک کردن بتوانیم به آدم‌هایی که دچار مشکل شده‌اند تا جای ممکن آرامش بدهیم. هنگام سیل و زلزله، افراد ناراحت هستند و نباید با آن‌ها به گونه‌ای رفتار کرد که ناراحتی‌شان بیشتر شود. وقتی بتوانی با وجود تمام سختی‌ها به دیگران کمک کنی، خیلی حس خوبی دارد. اگر کسی بخواهد خلبان بالگرد امداد شود، باید بدن و ذهن قوی داشته باشد تا بتواند در کمترین زمان، بهترین تصمیم را بگیرد. بچه‌هایی که به شغل خلبانی علاقه دارند، باید حساسی برای رسیدن به هدفشان تلاش کنند و درس بخوانند.

حسن معین الدینی، خلبان



پاسخ سرگرمی

جواب ۱.

جواب. همه‌ما قبول داریم که حاصل جمع چهار با یک پنج می‌شود. اما در ردیف دوم عدد پنج قبلی با حاصل جمع دو با پنج عدد دوازده می‌شود. اکنون با این منطق که پیش برویم در ردیف سوم دوازده با حاصل جمع ۹ می‌شود بیست و یک. بنابراین جای علامت سوال عدد درست ۴۰ خواهد بود.
(۲۱+۱۹=۴۰)

جواب ۲. گزینه ب (۴)

جواب ۳.

۳	۵	۸	۷	۹	۲	۶	۱	۴
۷	۱	۲	۳	۴	۶	۹	۸	۵
۶	۴	۹	۱	۵	۸	۳	۷	۲
۹	۷	۵	۶	۲	۳	۱	۴	۸
۴	۲	۶	۹	۸	۱	۷	۵	۳
۱	۸	۳	۴	۷	۵	۲	۶	۹
۸	۶	۴	۲	۳	۷	۵	۹	۱
۵	۳	۱	۸	۶	۹	۴	۲	۷
۲	۹	۷	۵	۱	۴	۸	۳	۶

جواب ۴.

گزینه (هـ) در هر ستون از مربعها که نگاه می‌کنید یک دایره به ترتیب از بالا به پایین حذف شده است.

جواب ۵.

عدد ۹۲ در بیضی الف. و عدد ۱۱۲ در بیضی ب.
هر کدام از عددهای بیضی‌ها بر عدد ۳ بخش پذیرند.



وقتی نجات از پرواز جذاب‌تر می‌شود

مثل بسیاری از آدم‌ها، من نیز از کودکی پرواز را دوست داشتم، ولی درباره‌ی درس خواندن در این رشته اطلاعات کافی نداشتم. وقتی دوران مدرسه‌ام به پایان رسید، در دانشگاه در رشته‌ی علوم آزمایشگاهی قبول شدم. همان موقع یکی از دوستانم من را با رشته‌های مرتبط با پرواز، آشنا کرد در نتیجه، برای رشته‌ی مهندسی پرواز هم امتحان دادم و قبول شدم. بین دو رشته، مهندسی پرواز را انتخاب کردم چون متوجه شدم به پرواز علاقه بیشتری دارم. به‌نظرم هر وقتی که علاقه خود را پیدا کنیم و دنبال آن برویم، دیر نیست. من هم از انتخابم خوش حال هستم. دفعه‌ی اولی که پرواز کردم، حس رهایی داشتم. وقتی از بالا به زمین نگاه می‌کنی، بیشتر متوجه بزرگی خدا و کوچکی خودت می‌شوی. پرواز همیشه جذاب است، مخصوصاً وقتی که قرار باشد که جان دیگران را هم نجات بدهی و به آن‌ها کمک کنی، خیلی حس خوبی دارد. خاطرات زیادی از شغلم دارم، مثلاً یک بار برای کمک، با بالگرد امداد به منطقه‌ی سراوان رفتم، آدم‌های زیادی کنار بالگرد آمدند تا وسایل موردنیازشان را که برده بودیم، به آن‌ها بدهیم. بین آن همه شلوغی، دختری که حدود هشت سال سن داشت به‌سمت من آمد و یک نان به من داد و گفت: «یک نان در خانه داشتیم که برای شما آوردم.» خیلی حس قشنگ و عجیبی بود وقتی دیدم که یک نفر با وجود اینکه به کمک نیاز دارد، تنها نان خود را می‌بخشد.

حامد رحیمی، مهندس پرواز

به دنبال علاقه خود بروید

از کودکی به کارهای فنی علاقه داشتم. بزرگ‌تر که شدم این علاقه بیشتر شد؛ تابستان‌ها به یک تعمیرگاه می‌رفتم تا مکانیکی یاد بگیرم. بعد از پایان دوران تحصیل در مدرسه، توانستم در رشته‌ی مهندسی فنی بالگرد، ادامه تحصیل بدهم و مهندس فنی بالگرد امداد شدم. به‌نظرم بچه‌ها باید با توجه به علاقه خود، رشته و شغلشان را انتخاب کنند تا بتوانند موفق شوند. اینکه بچه‌ها فقط به شغل پدر و مادرشان یا دیگران نگاه کنند و بدون علاقه راه آن‌ها را ادامه دهند، کار درستی نیست و دلیلی نمی‌شود که حتماً موفقیت بدون علاقه وجود داشته باشد. من هیچ‌وقت پسرم را مجبور نکردم که شغل من را ادامه دهد و او دنبال علاقه خود رفت و موفق است. اگر کسی بخواهد در رشته‌های مختلف پرواز درس بخواند، باید از همان زمان نوجوانی، خیلی تلاش کند و در درس ریاضی و فیزیک قوی باشد. پرواز با بالگرد امداد، پر از خاطرات تلخ و شیرین است ولی باید حتماً به این کار علاقه داشت، چون بدون علاقه نمی‌توان سختی‌های این کار را تحمل کرد و کسی را نجات داد.

علی اصغر بیات، مهندس فنی



موزه ورزش



با دیدن کلمه «موزه» چه چیزهایی به ذهنتان می‌آید؟ یک کاخ قدیمی مثلاً مربوط به دوره قاجار؟ تعداد زیادی اسلحه قدیمی؟ انواع سکه‌های ایران باستان؟ یا آثار مربوط به انسان ماقبل تاریخ که از زیر خاک پیدا شده و حالا در محلی مخصوص و شیشه‌ای نگهداری می‌شود؟ همه تصورات شما درست است. اما این بار می‌خواهیم از موزه‌های دیدن کنیم که هیچ‌کدام از این‌ها را ندارد و تعدادی عروسک، مشعل، لباس و مجسمه در آن به چشم می‌خورد!

از پله‌های موزه بالا می‌رویم. در طبقه اول این موزه تابلوهایی از ورزشکاران یونان باستان می‌بینیم. تصویر دو کشتی‌گیر که در حال مبارزه هستند و عده‌ای دوندۀ در حال مسابقه. یک تابلوی بزرگ از «دشت المپیا» هم محلی را نشان می‌دهد که المپیک باستان از سال ۷۷۶ قبل از میلاد تا سال ۳۹۲ میلادی، هر چهار سال یک بار، در یونان باستان برگزار می‌شد. با دیدن رشته‌های مختلف مربوط به المپیک باستان، می‌توانیم این سالن را ترک کنیم و به سمت المپیک نوین پیش برویم.

در راهروی بعدی تابلوها و مجسمه‌هایی از مردانی را می‌بینیم که پایه‌گذار المپیک به شکل امروزی بودند. «بارون پی دو کوپرتن» بنیانگذار فرانسوی المپیک و «لودویک گاتمن» بریتانیایی که المپیک مخصوص معلولان (پارالمپیک) را سازمان‌دهی کردند. در این راهرو جملات مختلفی را درباره المپیک مشاهده می‌کنید و با المپیک بیشتر آشنا می‌شوید. همچنین تصاویر تمام مردانی را می‌بینید که در زمان‌های مختلف، رئیس کمیته مخصوص مسابقات المپیک بوده‌اند. برویم به راهروی بعدی!

باید به همه دیوارها دقت کنید. روی یک دیوار می‌توانید سرود المپیک را ببینید و روی دیگری شعار و حلقه المپیک را. کمی جلوتر، انواع و اقسام عروسک‌هایی را می‌بینید که هر یک نماد یک دوره از بازی‌های المپیک بوده‌اند و حالا همگی در کنار هم، بخشی جالب را شکل داده‌اند. در کنار عروسک‌ها، مشعل‌های مختلفی به دیوار نصب شده‌اند. حتماً می‌دانید که مسابقاتی مثل المپیک یا بازی‌های آسیایی با روشن شدن مشعل بازی‌ها آغاز می‌شوند و زمانی به پایان می‌رسند که مشعل مسابقات خاموش می‌شود. اگر با دقت به مشعل‌های روی دیوار نگاه کنید، متوجه می‌شوید که مشعل هر دوره از بازی‌ها چه تفاوتی با سایر دوره‌ها دارد. اندکی پیش می‌رویم. حالا می‌توانیم روی دیوار، نماد و اسم تمام ورزش‌هایی را ببینیم که در المپیک و پارالمپیک برگزار می‌شوند.

حالا می‌رسیم به بخش‌هایی از موزه که مخصوص ایران است. بسیاری از ورزشکاران افتخار آفرین ایران، بارزترین چیزهای خود را به این موزه هدیه داده‌اند و حالا همه آن‌ها را می‌توان در کنار هم دید. مثلاً تیمور غیائی قهرمان پیشین دوومیدانی ایران و آسیا، هرچه مدال از دوران قهرمانی خود کسب کرده، به موزه داده است و می‌توان در بخشی مخصوص، تمام این مدال‌ها را مشاهده کرد. البته فقط مدال در این بخش مشاهده نمی‌شود.

ورزش و سلامت

قوی شدن عضلات شکم

از درازونشست بدتان می‌آید؟ دوست دارید عضلات شکمی قوی داشته باشید ولی درازونشست برایتان سخت است؟ پس از یک دوست کمک بگیرید. چگونه؟

■ روی زمین دراز بکشید، درست مثل کسی که خواب است.

■ دوستان پشت سر شما بایستند به طوری که با دستانتان، دو پایش را بگیرد.

■ بدون این که کمر یا شکمتان تکان بخورد، دو پای خود را بالا بیاورید تا زاویه نود درجه با بدنتان ایجاد کند. مواظب باشید پاهای خود خم نشود.

■ وقتی پا بالا آمد، دوستان با نیروی دو دست، پای شما را به جایی که در ابتدا بود هل بدهد. (مواظب باشید پایتان به زمین نخورد و فقط به زمین نزدیک شود.)

■ دوباره حرکت قبلی را انجام دهید. هر چه بیشتر این کار را بکنید، عضلات شکمتان قوی تر می‌شود. مراقب باشید به کمرتان فشار نیاید.

■ وقتی خسته شدید، جای خود را با دوستان عوض کنید.

پیراهن تیم ملی بسکتبال که همه بازیکنان تیم ملی بسکتبال بعد از صعود به جام جهانی آن را امضا کرده‌اند، یک توپ والیبال که امضای قهرمانان والیبال پارالمپیک ریو (۲۰۱۶) رویش دیده می‌شود، انواع لباس‌ها و وسایل اسکی از هفتاد سال قبل تا امروز که اسکی‌بازان ایران در المپیک زمستانی از آن‌ها استفاده کرده‌اند و حتی چادری زردرنگ را که کوهنوردان ایران در هنگام فتح قله اورست، بلندترین قله جهان، در آن پناه گرفته‌اند می‌توانید در این بخش از موزه ببینید.

طبقه بعدی موزه مملو از مدال‌ها و نشان‌های افتخار نمایندگان ایران در رشته‌های مختلف است. از مدال‌های تکی عسگری در مسابقات شیرجه اولین بازی‌های آسیایی (۱۳۲۹ شمسی در دهلی نو، هندوستان) گرفته تا مدال طلای بوکس آسیا توسط احسان روزبهانی و... مجسمه‌های بزرگان ورزش ایران هم در گوشه و کنار سالن قرار دارد؛ بزرگانی مثل عبدالله موحد و رسول خادم (کشتی)، بهداد سلیمی و کیانوش رستمی (وزنه‌برداری)، سیروس قایقران (فوتبال) و... راستی فرش مخصوص جام جهانی فوتبال ۲۰۱۸ که بافت ایران است و یک فرش کاملاً فوتبالی را از یاد نبرید!



جهان‌بهلوان غلامرضا تختی هم بخش مخصوص به خود را دارد. در این بخش حتی می‌توانید دستخط او، مهر و تسمیح و وسایل نماز او، ساعت و کراوات و جمدان و پالتوی او را هم ببینید. البته «موزه کمیته ملی المپیک ایران» بسیار جذاب‌تر از چیزی است که خواندید. باید خودتان به همراه همکلاسی‌هایتان به محل «کمیته ملی المپیک ایران» بروید و ولنت ببرید. تهران، خیابان ستول شمالی و شماره تلفن ۳۴۲۵-۲۶۲۰۳۴۲۵ برای هماهنگی‌های قبل از بازدید.



بازگشت هرداد

«می‌دانستم آن زن بوگندوی دامن چین چینی خاله من نیست، حسم این را به من می‌گفت.» کتاب **بازگشت هرداد** نوشته فریبا کلهر با این جملات آغاز می‌شود. این‌ها را دختر نوجوانی به نام «ثمره» می‌گوید. او راوی کتاب است. ثمره و پدرش در دهکده ساحلی آیریان با آرامش زندگی می‌کنند تا این که یک‌دفعه سروکله همان خاله بوگندو که از میان دامنش گاهی یک چکمه فلس‌دار برای ثمره یا تنباکوی دریایی برای پدرش یا ماهی و میگو درمی‌آورد، پیدا می‌شود. این خاله با موهای زنجبیلی رنگش برای ثمره عجیب است و هزار سؤال در ذهن او و حتی ذهن شما که خواننده کتاب هستید، ایجاد می‌کند. مثلاً کمی از کتاب را که خواندید می‌گویید چرا این خاله با پدر ثمره بگومگو می‌کند، بعدش می‌گویید چرا دریا این همه ماهی مرده با خود به ساحل می‌آورد و خاله بین ماهی مرده‌ها دنبال چی می‌گردد، بعدش اسم «هرداد» را می‌شنوید و مثل ثمره می‌گویید هرداد کیست؟! این پرسش‌ها که حین خواندن برای راوی و شما پیش می‌آید باعث می‌شود که کتاب را زمین‌نگذارید و پایه‌پای شخصیت‌های آن پیش بروید. اما ماجرا وقتی جالب می‌شود که ثمره به راز بزرگی درباره مادرش پی می‌برد، مادری که سال‌ها مرده فرض می‌کرده، ولی حالا... بقیه داستان را خودتان حین خواندن کتاب می‌فهمید.

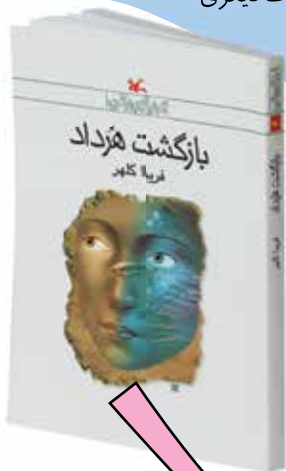
دغدغه‌های نوجوانانه ثمره مثل خیلی از شماهاست. اهل مدرسه و کار با رایانه است، ولی در موقعیتی قرار می‌گیرد که مجبور به انجام دادن کاری بزرگ می‌شود، نجات دریا و بانو هرداد و مادرش. شما با قهرمان داستان همراه می‌شوید، گول و پری دریایی می‌بینید، جادو و اژدها و دیو می‌بینید. خوب با این تفاسیر، حتما متوجه شدید که سبک این کتاب چیست. کسانی که به داستان‌های فانتزی علاقه دارند، می‌توانند تخیل‌شان را رها کنند و از خواندن این کتاب لذت ببرند. رمان **بازگشت هرداد** را کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر کرده است.

فریبا کلهر



■ ابراهیم زاهدی مطلق (نویسنده):

در آثار کلهر نوعی آرمان‌شهر دیده می‌شود. جست‌وجوی شخصیت‌ها برای رسیدن به چنین مدینه فاضله‌ای درون‌مایه‌های داستانی او را شکل می‌دهند. این آرمان‌شهر قابل دسترسی است و فقط کمی بازگشت به فطرت‌های اصیل انسانی پایه‌های آن را بنا خواهد کرد. زبان داستان‌های کلهر، زبانی روان و پاکیزه است؛ زبانی که گاه به سمت ترجمه میل می‌کند. شخصیت‌های داستانی کلهر عموماً به دنبال کشف پاسخ یک پرسش هستند و یا اینکه از سوی موجودات دیگری برای یافتن پاسخ آن پرسش انتخاب می‌شوند. پرسش‌هایی که داستان‌های کلهر به دنبال پاسخ آن هستند گاه درونی می‌شود و در متن قصه جریان می‌یابد، گاه از بیرون وارد قصه می‌شود و شخصیت‌ها را به حرکت درمی‌آورد. نمونه اول **مرد سبز شش هزار ساله** و نمونه دوم **هوشمندان سیاره اوراک** است. به نظر من کلهر در نوع دوم موفق‌تر است.



■ فریبا کلهر: تا الان تعداد زیادی از

قصه‌هایی که نوشته‌ام فانتزی بوده‌اند. من عاشق فانتزی هستم. اولین رمان فانتزی را سال ۱۳۷۰ چاپ کردم. منظورم رمان نوجوان امروز **چلیچه من** است. این رمان را در روزهای حمله هوایی ارتش عراق به تهران نوشتم. همه افراد خانواده به خارج شهر پناه برده بودند. من مانده بودم و یک خانه خالی. روی زمین خوابیده بودم، می‌خندیدم و می‌نوشتم. صدام اگر می‌دانست دختری در تاریکی دراز کشیده و زیر نور شمع رمان فانتزی طنز می‌نویسد و برای حمله هوایی او تره هم خرد نمی‌کند، چه می‌کرد؟

■ در کودکی دلش می‌خواست خلیان یا وکیل شود، فرزند هفتم یک خانواده شلوغ ده‌نفره بوده و به گفته خودش خانواده‌اش هم خیلی ادب‌دوست نبوده‌اند، فقط کتاب‌های درسی‌اش را می‌خوانده و حتی تا دبیرستان کتاب دیگری نمی‌خوانده، یک‌دفعه یکی از کتاب‌های فروغ فرخزاد را می‌خرد و عاشق فروغ می‌شود و شروع می‌کند به شعر گفتن، ولی سرانجام نویسنده می‌شود؛ نویسنده‌ای که تعداد کتاب‌های او حدوداً به دویست جلد می‌رسد و به او لقب بانوی هزار قصه می‌دهند.

درباره فریبا کلهر حرف می‌زنم. سال ۱۳۴۰ در تهران به دنیا می‌آید. هنگام پیروزی انقلاب، یعنی سال ۵۷، هفده‌ساله بوده و آرزوی رفتن به دانشگاه را داشته، ولی انقلاب سمت‌وسوی زندگی‌اش را کمی عوض می‌کند و خیلی اتفاقی سر از کانون پرورش فکری کودکان درمی‌آورد. در نوزده‌سالگی مربی فرهنگی کتابخانه کانون می‌شود. قرار گرفتن در محیط کتابخانه، کار با کودکان و... باعث می‌شود با صدها کتاب کودک آشنا شود و دست به قلم ببرد. اولین قصه‌اش را به یکی از دوستانش می‌دهد تا به دست مصطفی رحمان‌دوست برساند. همین باعث می‌شود مصطفی رحمان‌دوست پیشنهاد کار در مجله‌های رشد را به او بدهد و کلهر مشغول شود. سال ۶۲ وارد دانشگاه تهران می‌شود؛ در رشته علوم تربیتی. هم‌زمان در دانشگاه آزاد در رشته زبان و ادبیات فارسی مشغول تحصیل می‌شود. کمی بعدتر، یکی از دو سردبیر مجله سروش کودکان می‌شود. سال ۷۰ اولین رمان نوجوانش را می‌نویسد. آثار کلهر جوایز متعددی را از آن خود کرده و کارنامه ادبی‌اش آن قدر پر و پیمان است که اینجا مجال برای تعریف بیشتر نیست.

بادگیر غول آسا

باغ دولت آباد یزد یکی از نه باغ ایرانی است که در فهرست میراث جهانی ثبت شده است. با وجود این همه باغ زیبا و سرسبز، برای آنکه یک باغ وارد فهرست نه باغ برتر ایرانی شود، باید حتماً پدیده‌ی عجیبی در آن معماری وجود داشته باشد تا آن را منحصر به فرد کند. بعید است وقتی بانی باغ سفارش ساخت آن را به معماران یزدی می‌داد، به چنین نکته‌ای فکر کرده باشد؛ اما در سفارشش آن قدر بلند نظر بوده که نتیجه‌اش چنین باغ بهشت آسا و شگفت‌انگیزی شده است. یکی از ویژگی‌های باغ دولت آباد که آن را منحصر به فرد و ماندگار کرده، عمارت بادگیر و برج بلندبالایش است. به نظر می‌رسد معمار این عمارت وقتی به مرحله‌ی ساخت بادگیر رسیده، قصد کرده کاری متفاوت انجام دهد تا نامش سر زبان‌ها بیفتد و یادش در ذهن‌ها بماند. پس آجر روی آجر و خشت روی خشت گذاشته و آن قدر بالا رفته تا برج بادگیر باغ دولت آباد تبدیل به بلندترین بادگیر جهان شود. او یکی از آسمان‌خراش‌های قدیمی ایران را ساخته است.

بادگیر باغ دولت‌آباد چقدر ارتفاع دارد؟

آن‌هایی که قد بادگیر را اندازه گرفته‌اند می‌گویند ۳۳ متر و ۸۰ سانتی‌متر ارتفاع دارد؛ یعنی هم‌قد برجی یازده طبقه است. ساختن چنین بادگیری با آجر و گل آن‌هم بر داربست‌های چوبی کار دشوار و عجیب‌وغریبی به نظر می‌رسد. بادگیر باغ دولت‌آباد آن قدر بلند و غول‌آسا بود که در دوره‌ای، از ترس اینکه فروریزد و عمارت بادگیر را ویران کند، بخشی از آن را تخریب کردند.

بادگیر چطور کار می‌کند؟

شاید با نگاه کردن به نقشه‌ی عمارت بادگیر بهتر بتوان سر از کار بادگیر باغ دولت‌آباد در آورد. با وزش باد در اطراف بادگیر، برج غول‌آسا تبدیل به یک مکندۀ هوا می‌شود. گاهی هم باد از دریچه‌های هوای بالای بادگیر به داخل می‌وزد و به وسیله‌ی برج به داخل عمارت هدایت می‌شود. درست زیر بادگیر حوض آبی قرار دارد که زمانی از آب قنات پر می‌شد. وقتی باد از میله پایین می‌آمد و به سطح حوض می‌رسید، گردوخاکش گرفته شده و تبدیل به بادی خنک و مطبوع می‌شد و هوای عمارت را خنک و دل‌چسب می‌کرد. این همان کاری است که کولرهای آبی امروزی انجام می‌دهند.

از بادگیر چه کاری برمی‌آید؟

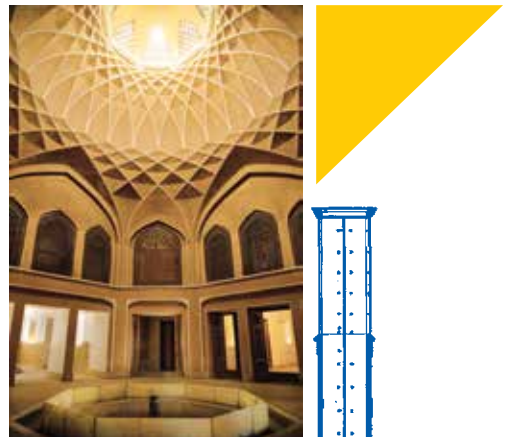
وقتی دریچه‌های بادگیر باز باشد، هوای درون عمارت را می‌مکد. با باز کردن پنجره‌های اُرسی رنگارنگ، هوای تازه جای هوای دم کرده و گرم داخل اتاق‌ها را می‌گیرد، هوایی که از بین درختان کاج و سرو و گل‌های معطر باغچه و از روی حوض و فواره‌های آب عبور کرده و با خودش خنکی و عطر خوش را به داخل عمارت می‌برد.

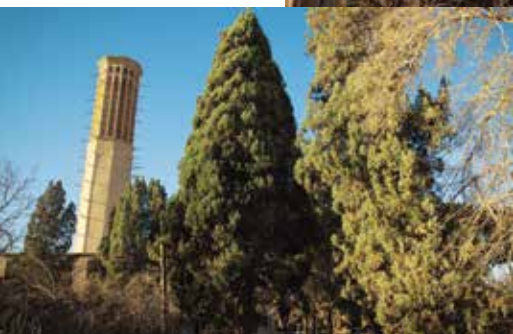
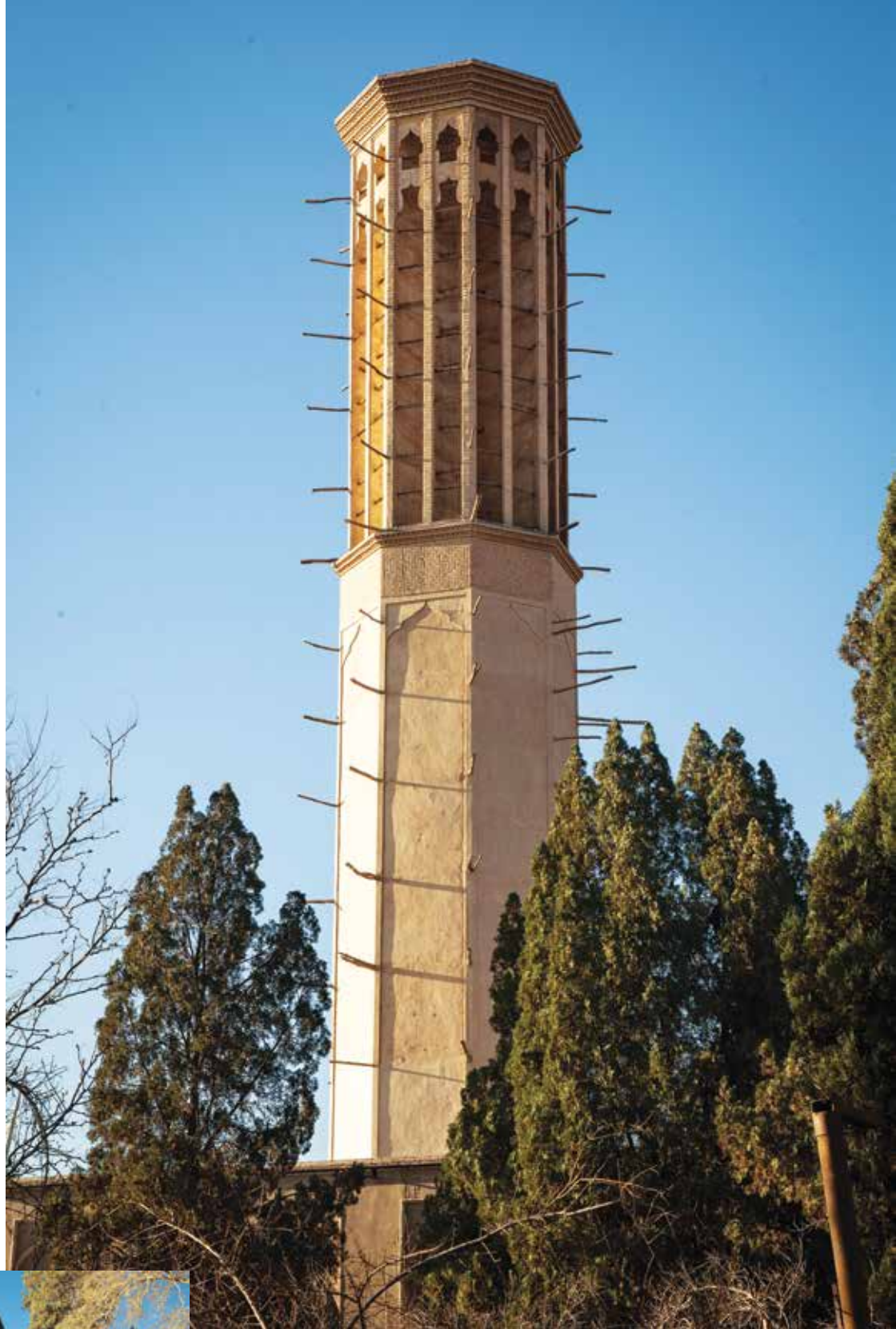
باعث‌وبانی ساخت باغ دولت‌آباد کیست؟

باغ دولت‌آباد و عمارت بادگیر به سفارش و خرج محمدتقی‌خان، حاکم و مرد قدرتمند شهر یزد، در دوران زندیه ساخته شده است. باغ در آن دوران خارج از محدوده‌ی شهر بود و محل زندگی محمدتقی‌خان و عمارت فرمانداری شهر یزد به حساب می‌آمد. حتی پای کریم‌خان زند هم به این عمارت باز شده و مدتی در آن زندگی کرده است. اهالی عمارت با بستن بعضی درها و باز گذاشتن بعضی دیگر از آن‌ها، باد را به اتاقی که می‌خواستند هدایت می‌کردند.

احیای بادگیر غول‌آسا

پس از مرگ محمدتقی‌خان، بانی دولت‌آباد، باغ از رونق افتاد و رو به ویرانی گذاشت. جلال‌الدوله، پسر ظل‌السلطان، در عهد قاجار باعث خرابی‌هایی در باغ شد. حتی برای مدتی از باغ به‌عنوان سربازخانه استفاده شد. وقتی استاد محمد کریم پیرنیا باغ را برای بازسازی و مرمت تحویل گرفت، عمارت بادگیر مانند این تصویر بود. او بادگیر و بخش تخریب‌شده‌ی عمارت را بر اساس تصاویر تاریخی باغ که از دوران قاجار به جا مانده بود، باز طراحی و مرمت کرد.





بلندتر از هر بلندبالایی

اطراف دیوار باغ دولت‌آباد حصارى کشیده شد و درختان بلندقدى اطراف آن کاشته شد تا کسی نتواند از بیرون داخل باغ را ببیند. با این حال داخل باغ، دیگر هیچ درخت و دیواری در هیچ نقطه‌ای نمی‌تواند بادگیر را بپوشاند؛ بادگیر قدوقامتی بی‌رقیب و حسادت‌برانگیز دارد. یکی از دلایل بلندساختن بادگیرها تشخیص آن‌هاست. با وجود این بادگیر غول‌آسا، کسی که وارد باغ می‌شود بدون راهنمایی به سمت اصلی‌ترین بنای باغ می‌رود. عمارت بادگیر در بخش اندرونی باغ دولت‌آباد قرار دارد و ساختمانی تابستان‌نشین به حساب می‌آید.

نانوزندگی

نانوفناوری، دست کاری ماده در مقیاس اتمی و مولکولی و ابرمولکولی است. کاربردهای آن (حتی در صنعت و صنایع نظامی) به قدری گسترده است که دولت‌ها برای تحقیق در زمینه نانو سرمایه‌گذاری‌های کلان می‌کنند. اگر می‌خواهید تصویری از مقیاس نانو داشته باشید، ضخامت یک ورق روزنامه را به ۱۰۰ هزار تقسیم کنید!

در این مطلب، با گوشه‌ای از کاربردهای نانو در زندگی آشنا می‌شوید.

صنعت: ساخت سطوح خودتمیز شونده با تکیه بر ویژگی آب‌دوستی یا آب‌گریزی است. این خواص با فناوری نانو و در ابعاد نانومتری ظاهر می‌شوند.

جوهر نانویی: فناوری نانو با تولید جوهرهایی متشکل از نانوذرات در صنعت چاپ و عکاسی هم تأثیر گذاشته است.

پارچه و منسوجات: منسوجات پزشکی منسوجاتی که در پزشکی استفاده می‌شود باید ضد میکروب باشند. با استفاده از الیافی که از طریق نانوفناوری تولید می‌شوند می‌توان به این هدف دست یافت.

پارچه‌های ضد آفتاب: در این پارچه‌ها از نانوذرات دی‌اکسید تیتانیوم یا اکسید روی برای پراکنده کردن پرتو فرابنفش آفتاب و حفاظت از لباس و پوست استفاده می‌شود.

پارچه‌های نگهدارنده حرارت: از نانوسیم‌های نقره برای طراحی پارچه‌هایی استفاده می‌شود که حرارت بدن را تا ۹۰ درصد حفظ می‌کنند.

محیط زیست: کاهنده آلاینده‌ها نانومواد غیرارگانیک، کربنی و پلیمری به این منظور استفاده می‌شوند. مثال: نانو مو (nano hair) نانوذراتی مویی شکل هستند که برای گیراندازی و اندازه‌گیری میزان آلاینده‌ها (G) جیوه در آب استفاده می‌شود.

تصفیه فاضلاب: نانومواد از جمله نانوذرات فلز و ترکیبات کربن یا اکسیدهای فلزات، خواصی مانند واکنش‌پذیری بیشتر و درجه عملکرد خوب دارند که آن‌ها را برای تصفیه و خالص‌سازی آب مناسب می‌سازد.

محلول‌های ضد باکتری: برخی نانوذرات خاصیت ضد باکتری و ضد میکروبی دارند که در ترکیب با داروها این خاصیت قوی‌تر می‌شود.

بهداشت و سلامتی: کرم‌های ضد آفتاب نانوموادمانند دی‌اکسید تیتانیوم و اکسید روی به دلیل جذب اشعه فرابنفش در کرم‌های ضد آفتاب به کار می‌روند.

زیست پزشکی: درمان سرطان هم در تشخیص و درمان سرطان، هم از نانوذرات در تصویربرداری از تومور و دارو رسانی استفاده می‌شود هم از شیوه‌های نانوفناوری.

بسته‌بندی غذا: نانوفناوری، شیوه جدیدی را در بسته‌بندی غذا ارائه می‌کند که به کمک آن عمر غذا بیشتر و دورریز آن کمتر می‌شود. حتی به این شیوه پارگی بسته‌بندی‌ها را می‌توان ترمیم کرد.

غذا و کشاورزی: قارچ‌کش‌ها نسل جدید سموم آفت‌کش از نانوذراتی شامل مس و نقره روی تشکیل می‌شوند که علاوه بر اثر بلندمدت‌تر و بازدهی بیشتر، با محیط‌زیست سازگارترند و آن را کمتر تخریب می‌کنند.

کامپیوترهای کوانتومی: استفاده از نانوسیم‌های نیمه‌رسانا و نانوایزله‌هایی مانند ترانزیستورهای تک‌مولکولی در صنعت رایانش، تحولی را در ساخت کامپیوترهای کوانتومی ایجاد کرده است.

الکترونیک: حسگرهای گازی حسگرهای گازی که در آن‌ها از نانومواد استفاده می‌شود، حساسیت بیشتر و گزینشگری بهتری در تشخیص و آشکار سازی ترکیبات گازی دارند.

تصویربرداری پزشکی: تصویربرداری در مقیاس نانو سبب شده تصاویر با کیفیت‌تری از فرایندهای سلولی داشته باشیم

